

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
سردبیر: آرش کمانگر شماره 232 یکشنبه 13 دی 1383 2 ژانویه 2005

پیام تبریک سازمان بمناسبت آغاز سال



عراق: رهایی از باتلاق کلونیالیسم و بنیاد گرایی دشوار، اما ممکن است!
= قسمت اول = اردشیر مهرداد ص 3

انتخابات عراق: با تحریم، و بوش: با مقاومت روبروست!

نوشته: **خسralدین حبیب*** ترجمه: احمد مزارعی
در صفحه 8

موج مرگ بی خانمانها در تهران!
عامل اصلی این تراژدی، " سرمایه " است، نه " سرما " !! (گفتگو با مرگان عیاری)
= قسمت اول = ص 6

یازده دیماه، روز تجدید پیمان با جانبختگان " راه کارگری "
ص 14

**شصت میلیون دات کام
شصت میلیون ناکام**

شهاب برهان

در صفحه 9

هم زلزله و هم سونامی، طبیعی بودند، فاجعه اما، نه!

جهان در آستانه سال 2005 شاهد بروز فاجعه بارتیرین سانحه " طبیعی " نیم قرن اخیر خود بوده است. وقوع زمین لرزه در بستر اقیانوس هند، سبب پدید آمدن امواجی سهمگین (سونامی tsunami) به طرف سواحل 9 کشور حوزه اقیانوس هند گردید و بیش از 150 هزار کشته، هزاران مفقودالامر، هزاران مجروح و میلیونها بی خانمان ببار آورد.

ظاهرا تا این لحظه علم نتوانسته جلوی وقوع زمین لرزه و سونامی را بگیرد و بروز آنها کماکان طبیعی پنداشته میشود. اما طبیعی بودن یک سانحه، یک چیز است و فاجعه بار شدن آن چیزی دیگر. در جریان این فاجعه، نخست وزیر هند اعتراف نمود که با سی میلیون دلار میشد ایستگاه مجهز به دستگاههای هشداردهنده در مورد سونامی را ایجاد کرد. این مبلغ ناچیز برابر است با ارزش چند بمبی که امریکا بر سر مردم عراق فرو میریزد. (در 2 سال اخیر امریکا تنها در جنگ و اشغال عراق 800 میلیارد دلار هزینه کرده است) اگر ساحل نشینان هند و سریلانکا و اندونزی و تایلند و ... همچون ساحل نشینان فلوریدای امریکا، این شانس و در واقع این امکان را میداشتند که از وقوع فاجعه - حرکت امواج بطرف سواحل - پیشاپیش آگاه شوند مسلما ابعاد تلفات انسانی ایچنین تراژیک نبود. این سهل انگاری آشکار جهان سرمایه، جنایت علیه بشریت است. از اینرو ضمن همدردی عمیق با قربانیان این فاجعه و تاکید بر ضرورت کمک رسانی فوری و همه جانبه، معتقدیم که از طریق گسترش مبارزه با بربریت سرمایه، باید ریشه چنین فجایعی را خشکاند.

با اندوه و با امید - سردبیر

شاد باش سال ۲۰۰۵



* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49-40-6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etihadchap.com

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .

سال ۲۰۰۴ را همراه اندوه فراوان فاجعه بزرگ زمین لرزه در بستر اقیانوس هند، در جنوب و جنوب شرقی آسیا پشت سر میگذاریم !

سال ۲۰۰۵ را در مقابل خود داریم ، فعالین سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) با این امید که سال جدید ، با فراموشی آلام و درد از جامعه بشری با شد ، پیام شاد باش خود را به همه انسان های کره خاکی بیان می دارد .
باشد که سال جدید ، سال آزادی ، آبادانی و بهروزی مردمان کره خاکی از قید سرمایه و بردگی انسان ها باشد !

باشد که مردمان ایران زمین نیز از قید حاکمیت رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی ، رها گردند و بهروزی و آبادانی را در برابر خود داشته باشند !

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۳۱ دسامبر ۲۰۰۴

عراق : رهایی از باتلاق کلونیالیسم و بنیاد گرایی دشوار ، اما ممکن است !

= قسمت اول = اردشیر مهرداد

با گذشت بیش از 18 ماه از اشغال نظامی، عراق هم چنان یک موضوع کشمکش و مجادله میان شمار زیادی از محافل و گروه های سیاسی و نظری است. چالش اصلی، بویژه برای نیروهای چپ و پیشرو، جنبش مقاومت ضد اشغال است و پاسخ به این سوال که این جنبش چه طبیعتی دارد و با آن چگونه باید برخورد کرد؟ اختلاف در برداشت و سیاست نسبت به "مقاومت عراق" طیف چپ و پیشرو را دچار شکافی عمیق ساخته و قطب بندی تازه ای را، هم درون و هم بیرون از این کشور، سبب شده است. در درون عراق، مقاومت علیه اشغال چپ سکولار را دو پاره کرده، شماری را در مقابل مقاومت و گروهی را در حمایت از آن به صف آرایی واداشته است(1). هر چند کمتر گروه یا جریانی را می توان یافت که رسماً از اشغال نظامی کشور حمایت کند، اما، کم نیستند گرایشانی که در عمل خواستار ادامه اشغال اند. اینان با تأکید بر خطر تسلط بنیاد گرایی اسلامی، یا افروخته شدن خطر جنگ های داخلی میان گروه های قومی و مذهبی، در صورت خروج نیروهای اشغالگر، پایان فوری و بی قید و شرط اشغال نظامی را زیر سوال می برند. در میان این گروه ها، برخی با حمایت از جایگزین شدن ارتش های آمریکا و بریتانیا با نیرو های صلح سازمان ملل به ادامه ای اشغال با شکلی متفاوت رأی میدهند (2). این شکاف علاوه بر اینکه گروه ها و احزاب سیاسی را در برابر هم قرار داده (و حتی به درون شماری از آن ها راه یافته) در میان اتحادیه های نوپای کارگری، مجامع روشنفکری و فعالان سیاسی منفرد نیز گسترش یافته است (3).

بیرون از عراق نیز قطب بندی مشابهی را شاهدیم. در یک انتهای طیف چپ سکولار، دیدگاههایی به چشم میخورد که جنبش مقاومت را یک جنبش خالص بنیادگرا میشناسد(4). در انتهای دیگر گرایشانی ایستاده اند که مقاومت را یک جنبش ضد-امپریالیستی، مردمی ورهایی بخش تمام وکمال میخوانند(5). بر بستر چنین شکافی، "مساله عراق"، بیش از هر جای دیگر، جنبش جهانی ضد جنگ را متاثر ساخته است. همانطور که والدین بللو و شمار دیگری از فعالان و تحلیل گران این جنبش می نویسند، یکی از دلایل اصلی فرو خوابیدن اعتراض علیه پروژه اشغال عراق از ماه مارس سال پیش این است که یک بخش مهمی از جنبش صلح بین المللی، خصوصاً در ایالات متحده، از اینکه به مقاومت عراق مشروعیت بخشند به شدت اکراه دارد(6). این امر سبب شده، جنبشی که در اعتراض به "جنگ نامحدود" و تجاوز به عراق شکل گرفته و در مدت زمانی کوتاه رشدی عظیم داشته، امروز نتواند همه ی گرایشات درون خود را حول کارزار برای "خاتمه فوری اشغال عراق" متحد سازد. این شکاف به فوروم اجتماعی اروپا نیز سرایت کرده است. در آخرین همایش سالانه این تجمع که در اکتبر سال جاری در لندن برگزار شد، نحوه برخورد با "مقاومت" به صورت یکی از مسایل مورد اختلاف ظاهر شد و فضای عمومی اجلاس را تحت تأثیر قرار داد(7).

2

چرا صفوف نیروهای چپ و پیشرو در برخورد با اقدام آشکارا امپریالیستی دولت ایالات متحده و اشغال کلونیالیستی کشور عراق دچار شکاف شده ؟ چرا بخش مهمی از چپ در اعتراض قاطع علیه اشغال نظامی عراق و حمایت از مقاومت ضد - اشغال تردید دارند؟ چرا حتی، برخی در برابر جنایت های ارتش اشغالگر علیه مردم غیر نظامی نیز سکوت کرده اند؟ در فضای سیاسی قطب بندی شده کنونی، کدام رویکرد را میتوان برای حل معضل عراق و مردم آن راهگشا پنداشت؟ از کدام راه، و چگونه، چپ سکولار میتواند به یک

بازیگر واقعی در صحنه ی سیاست عراق تبدیل شود و به گونه ای موثر در تحولات این کشور مداخله کند؟ تا قبل از این پرسش ها امروز، بویژه برای نیرو های پیشرو و چپ، یک نیاز فوری است. این نوشته کوششی است برای پاسخ گویی به چنین نیازی، هرچند از سطح یک بررسی اولیه فراتر نمی رود و جای یک تحلیل عمیق و همه جانبه همچنان خالی است.

در آستانه ی بررسی، شاید مقدم بر همه تأکید بر این نکته ضرورت داشته باشد که برای آن چه امروز در عراق رخ می دهد، نمی توان به سهولت در تجربه های پیشین منطقه ای و جهانی مشابهی یافت. ما در عراق شاهد تحولاتی هستیم که به لحاظ طبیعت، نمودها و پیامد ها جنبه های منحصر بفردی دارد و تحلیل آنها محتاج اختیار کردن چهار چوب نظری مناسبی است. تهاجم نظامی به عراق، اشغال این کشور و کوشش برای "باز سازی اقتصادی- سیاسی" آن، یک اقدام کلونیالیستی خالص است در آستانه ی قرن بیست و یکم. اشغال عراق یکی از نخستین قدم های عملی است که دولت ایالات متحده برای تجدید ساختار فرماندهی سیاسی سرمایه در جهان و در جهت ساختمان امپراطوری جهانی آمریکا بر می دارد (8). از این رو پیامدهای این اقدام، شاید، به لحاظ اهمیت بین المللی بعد از فرو پاشی بلوک شوروی با کمتر رویداد دیگری قابل مقایسه باشد. تهاجم نظامی به عراق، تجدید ساختار اقتصادی این کشور را مطابق یک مدل کوریوراسیونی خالص در دستور قرار داده است. مدلی از ضمیمه سازی که در آن باز نویسی سند مالکیت تمام ثروت های عمومی و منابع و امکانات جمعی، و قبل از همه ذخایر و تاسیسات نفت و آب به نام بکتل ها، هالی برتون ها و شورون - تکزاکوها فرض نخست و ضرورت اول است. در عراق نقشی را که در سایر کشورها نهاد های مالی فراملی بر عهده داشتند، هلی کوپتر های آپاچی، موشک های کروز و تانک های آرپام بر عهده گرفته اند(6). و این نوعی بدعت است در تلاش های سرمایه برای برقراری یک نظام برده داری مدرن در پهنه ی جهانی.

ملاحظه ی دیگری که یادآوری آن در ابتدای بررسی میتواند سودمند باشد، اینست که تهاجم نظامی به عراق از سویی یک استبداد هار و سرکوبگر را در این کشور به زیر کشیده، و از سوی دیگر، تضاد ها و بحران های قومی، مذهبی و طبقاتی انباشت شده در طول دهه ها را آزاد ساخته و به صحنه سیاسی آورده است. اشغال نظامی و ادامه ی آن زمینه ای فراهم ساخته که نیروهای فوق محافظه کار قومی و مذهبی در آن با چنان شتابی روبه رشد نهند که نه تنها به پیچیدگی اوضاع درونی عراق بیافزایند بلکه به صورت تهدیدی برای آینده ی مردم آن در آیند. جمع آمد این فرآیندها، همراه با شماری از عوامل دیگر، "مساله عراق"، پیچیدگی ها و تناقضات آن را می سازد و به آن خصلیتی یگانه و تا حد زیادی بدیع می بخشد. اختلاف و شکاف در صفوف چپ ؛ صرف نظر از علل سنتی آن، می تواند بخشاً بیان این تناقضات و ناسازگاری ها باشد.

3

"مساله عراق" را هر گونه توصیف کنیم و توضیح دهیم، در این تردیدی نیست که شکست طرح کلونیزه سازی عراق و ناکامی واشنگتن در ادامه اشغال نظامی این کشور برای مردم عراق و منطقه سرنوشت ساز است. کمترین و فوری ترین تأثیر که این شکست می تواند داشته باشد زیر سوال بردن طرح دولت بوش برای گسترش عملیات نظامی در سایر کشورهای منطقه و متزلزل ساختن اراده ی این دولت در توسل به زور برای کنترل مستقیم و کامل سوریه، لبنان، ایران و عربستان سعودی است. نیز تردیدی نیست عامل تعیین کننده ای که می تواند این شکست را به دولت ایالات متحده تحمیل کند، "مقاومت عراق" علیه اشغال است. برای بسیاری از موانع و عوامل باز دارنده ی دیگر، شاید، نتوان جز نقشی فرعی قائل شد.

شکست دولت آمریکا در ادامه اشغال نظامی عراق و پیاده کردن طرح هایش در این کشور را، اما، نمی توان در همه حال با پیروزی مردم عراق و منطقه یکسان داشت. آنچه شکست ممکن است در پی آورد، لزوماً به شکل گیری عراق بهتری نخواهد انجامید. همچنان که، لزوماً نیز به ستم گری، به بیاد گری، به فلاکت و جنایت و حتی به ویرانی و جنگ پایان نخواهد بخشید. افقی که با



عراق: رهایی از

شکست نظامی دولت واشنگتن می تواند گشوده شود را، قبل از همه، نیرویی شکل می بخشد که از درون جنبش (یا جنبش های) مقاومت بر می خیزد. این افق را نه آنچه نفی می شود، بلکه آن چه بطور همزمان اثبات می شود تعریف می کند. برای سرنوشت مردم عراق (و نیز منطقه) همانقدر وجود مقاومت اهمیت دارد که طبیعت مقاومت، و بطور مشخص، سیاست مقاومت. مقابله با امپریالیسم و کلونیالیسم، نه همواره پیشرو است، نه همواره مردمی و نه حتی همواره رهایی بخش. مقابله با امپریالیسم و کلونیالیسم می تواند از سیاستی به شدت ارتجاعی الهام گیرد و آینده ای را تدارک ببیند که کمتر از ادامه سلطه ی امپریالیستی و کلونیالیستی اسارت آور و خفت آور نباشد. تجربه ی دردناک انقلاب ایران باید برای همیشه به این توهم پایان بخشد که مبارزه ی ضد امپریالیستی کیمیایی است که مس را طلا می کند!

خروج ارتش اشغالگر و حتی شکست طرح کامل دولت بوش برای عراق، زمانی مساوی با پیروزی مردم این کشور و منطقه خواهد بود که با یک قدرت ارتجاعی - استبدادی بومی جایگزین نشود؛ که جنبش مقاومت بتواند خود را در یک جایگزین پیشرو و دموکراتیک نهادی سازد؛ که رهایی ملی را با رهایی اجتماعی در آمیزد. پیروزی مردم عراق نه از درون یک سیاست محافظه کار راست افراطی، عمر از مذهبی یا ملی، بلکه از درون یک سیاست پیشرو می تواند بجوشد. سیاستی که به دست آوردهای مدرنیته پشت نمی کند، بعکس، می خواهد و می تواند از این دستاوردها برای عبور از مدرنیته ی سرمایه داری و برپایی یک جایگزین برای آن بهره جوید. جز این، هر انتقالی چرخه ی استبداد است و فرو رفتن در مرداب محافظه کاری؛ از کلونیالیسم، تا بنیاد گرایی مذهبی و شوونیسم نژادی، و تا بت وارگی کالایی (فتیشیسم کالایی) و فنانیسم بازار.

از چنین چشم اندازی، هر گاه به صحنه سیاسی عراق نگاه کنیم، نخستین نکته ای را که در خواهیم یافت این است که سخن گفتن از "مقاومت" به عنوان یک پدیده ی واحد و منسجم خطاست. جنبش مقاومت، نه طبیعت واحد دارد و نه سیاست واحد و نه هدایت و رهبری واحد. شاخص مقاومت ضد اشغال در عراق وجود تعلقات ایدئولوژیک متفاوت، برنامه های سیاسی مختلف، ساختار های سازمانی گوناگون و شیوه های ناهمگون در صفوف آنست. در یک انتهای این قطب بندی، تروریسم سیاه و بربر منشانه ی خالص است، که گروه هایی چون گروه ابو موسعب زرقاوی آن را نماینده گی می کنند. در این منتهی علیه، البته، تشخیص مرز میان مقاومت و ضد مقاومت آسان نیست. فضای این سمت چنان از توطئه اشباع است که جوخه های ترور سیا و موساد را به سهولت نمی توان از هسته های تروریسم بنیاد گراک اسلامی تمیز داد. با این حال، صرفنظر از اینکه بازیگر اصلی در این سمت اژانس های اطلاعاتی- تروریستی دولت های آمریکا و اسرائیل باشند یا شبکه های "جهادی" ترور ادم کشی، آینده ای که برای عراق تدارک می شود یکسان است؛ یک کشور تکه- پاره شده، غرق در ظلمت و فساد و نفرت، که بر یک سر آن طالبان حاکم می راند و بر سر دیگر آن جنگ ساران مزدور پنتاگون. در این جا نکته ای محتاج تأکید است: اذعان به وجود "تروریسم جهادی" در صفوف مقاومت عراق مجوزی نیست برای اغراق در وزن و نقش آن در مقاومت عمومی. تصویری که رسانه های امپریالیستی با بر جسته کردن عملیات انجام شده توسط گروه هایی نظیر گروه زرقاوی می کوشند از مقاومت عراق بدست دهند حتی با گزارشات انتشار یافته توسط کارشناسان رسمی اطلاعاتی و نظامی نیز بشدت مغایر است (10).

در انتهای مقابل، مقاومت چپ سکولار و پیشرو است. در این سمت، حضور فعال شماری از اتحادیه های کارگری نو پا، از جمله اتحادیه کارگران نفت جنوب و اتحادیه کارگران نفت بصره، جنبش کارگری بیکار، و نیز، جنبش های تهیدستان برای مسکن و سایر نیازهای معیشتی، جنبش برابری و رهایی زنان و بسیاری از انجمن

ها و گروه های مدنی را شاهدیم. مقاومت در این سمت نیز با اینکه اساساً غیر نظامی است، اما، به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک یکدست نیست و وجود گرایش های مختلف، از جمله مذهبی و قومی در میان فعالان اتحادیه ای و نیز سازمان گران جنبش های مختلف را نمی توان انکار کرد (11). با این وصف، جنبش مقاومت در این سمت از مسیر آزاد سازی فضای عمومی، در آمیختن مبارزه علیه اشغال با تلاش برای ساختمان نظام قدرتی رو به پائین می گذرد و بر مشارکت مستقیم، نفی همزمان سلطه ی کلونیالی و کوریوراسیونی، ایستادگی در برابر خود کامگی بازار و استبداد کالایی متکی است. از این رو، عراقی که در این قطب مقاومت نطفه می بندد، عراقی است که می خواهد به مدار بسته خشونت، محرومیت و فلاکت پایان بخشد و زندگی بهتری را به مردم عرضه کند.

در میانه ی این دو قطب، طیف رنگارنگی از جنبش های سیاسی اسلام گرا و ملی گرایی قومی و عشیره ای وجود دارد که در برابر ارتش اشغالگر دست به مقاومت زده است؛ مقاومتی که بطور عمده نظامی است و به صورت یک جنگ تمام عیار گرایی رو به گسترش است. بی کمترین تردید، می توان مدعی شد، در مقطع کنونی، این طیف در مقاومت عمومی علیه نیروی اشغالگر سهم اصلی را دارد و پایه های حمایتی آن در میان مردم عادی به سرعت در حال گسترش است. اثرات وخامت بار اشغال کلونیالی بر معیشت و حیثیت و امنیت مردم عراق، سبب شده که "مقاومت مسلحانه" در نگاه بخش های هر چه بزرگ تری از آنان به نیروی قابل اتکایی تبدیل شود که قادر است به اشغال و مصیبت های ناشی از آن پایان دهد. البته، برخورد فعال شماری از گروه های درون این طیف در کمک به رفع نیازهای فوری مردم و بر کردن خلاء ناشی از فرو پاشی تور امنیتی - اجتماعی رژیم سابق، در ایجاد چنین ذهنیتی خصوصاً در میان توده محروم تر و تهیدست تر، بی تأثیر نبوده است. نفوذ بالای گروه مقتدا صدر در محلات کارگری بغداد و سر باز گیری ارتش مهدی از میان داوطلبان تهیدست شهرک صدر، بدون شک، از جمله ناشی از چنین رویکردی است. با همه تنوعی که در پایه ی اجتماعی این طیف وجود دارد و با همه اختلافات و رقابت های موجود در گروه بندی های درونی آن، جامعه ای که این بخش از مقاومت در حال بنا کردن است یک چهره بیشتر ندارد: جامعه ای که محافظه کاری اجتماعی و فرهنگی در آن حرف آخر را می زند و از پوپولیسم پدر سالار و مردسالار استبداد برهنه ی قومی و مذهبی را می تواند در دامن خود بپرورد؛ جامعه ای که بر آن یک هیولای دو سر فرمان خواهد راند؛ سری متعلق به آیات عظام بیعت کرده و سری دیگر متعلق به ژنرال های یک ارتش مستعمراتی (12).

روشن است، با چنین تصویری از مقاومت، در باره ی آینده ی عراق نمی توان با خوشبینی سخن گفت. مطابق این تصویر، جایگزین هایی که "مقاومت" در برابر استبداد دست نشانده گان پنتاگون - سیا به مردم عراق عرضه می کند به شدت قطبی شده است: یک استبداد محافظه کار قومی- مذهبی در برابر یک مردم سالاری پیشرو و متکی بر مشارکت عمومی. روشن است، شکست اشغالگران جز در مسیر انتقال به یک جایگزین پیشرو، مردم سالار و مشارکتی نخواهد توانست پیروزی مردم عراق محسوب شود و مدار بسته خاکستر و خشونت و بیدار را در کشور آنان فرو شکند.

حضور مقاومت کارگری - مردمی پیشرو، قطعاً، تأثیری است بر امکان انتقال به چنین چشم اندازی. اما واقعیت های موجود، در شکل ایستای آن، به ما اجازه نمی دهد این امکان را یک احتمال قوی بدانیم. به اعتبار این واقعیت ها، آن چه در تنور مقاومت برای عراق آینده در حال تفتت شدن است، روایتی بنیاد گرایانه از اسارت و فلاکت سیاسی است که آماده می شود جایگزین اسارت و فلاکت کنونی شود: یک راه حل فاجعه بار برای یک معضل فاجعه بار. چه باید کرد؟ آیا باید به منطق واقعیت موجود تسلیم شد؟ آیا باید راه نجات را درون مدار بسته ای جستجو کرد که ارتجاع امپریالیستی - ضد امپریالیستی ترسیم می کند؟ انتخاب میان بد و بدتر؟ پیوستن به صف پیمانکاران سیاسی چان نکرپونت (سفیر ایالات متحده در بغداد) و دخیل بستن به "سکولاریسم" ایاد

عراق : رهایی از

علاوی؟ یا، بعکس، افتادن به دنبال مقتدا صدر و بیعت کردن با "ضد-امپریالیسم" او؟
پیش از پاسخ به هر پرسش مشخص، نکته ای را لازم است به صراحت تأکید کرد. اینکه، هر گونه خوش بینی نسبت به آینده ای که در صورت پیروزی اشغالگران در انتظار مردم عراق و کشور آن هاست خطایی جبران نا پذیر است. پروژه ی باز سازی عراق، محدود به سلب حق حاکمیت ملی از مردم این کشور نیست و ابعاد آن به واگذاری اداره ی امور عراق به " پیمانکاران بومی"، علاوی و چلبی، یا فرمانداریانی از نگزاس و میامی.. خلاصه نمی شود. بازسازی عراق، در وجه سیاسی، یعنی نابود سازی همه زمینه ها و ظرفیت های ایستادگی مردم و لغو حق هر گونه مقاومت در برابر تاراج منابع و ثروت های عمومی کشور. اینکه در این بازسازی سهم "رای" در برابر "گلوله" چقدر باشد، کسی وسواس ندارد. این هم که فاصله ی یک با چه ی اخذ رای با یک " ابوغریب" چقدر باشد برای کمتر کسی دغدغه خاطر درست میکند. باز سازی کلونیالیستی- کورپوراسیونی نسبت به ابزار کار، اساساً، رویکردی منعطف دارد و هیچ گزینه ای را از پیش مردود نمی شمارد. رژیم صدام حسین را باید در هم شکست، البته. اما مصالح آن را نباید دور ریخت. نه تنها ژنرال ها و " مخابرات چی" های رژیم ساقط شده، را می توان باز یابی کرد، بلکه قوانین و مقررات آن رژیم را هم می توان دوباره به خدمت گرفت. چرا نباید، بطور مثال، قوانین ضد کارگری سال 1987 را احیاء کرد، وقتی که با آن ها می توان حق تشکل را از کارگران سلب کرد، اعتصاب را غیر قانونی خواند و فعالان کارگری و اتحادیه ای را گرفت و به زندان انداخت (13)

(ادامه دارد)

منابع و زیر نویسهای این بخش :

(1)- حزب کمونیست عراق از رژیم دست نشانده ی اباد علوی بطور کامل حمایت می کند. در قبال این حمایت، در کابینه ی علوی سه پست وزارت به رهبران این حزب واگذار شده است. این حزب با گذاشتن علامت تساوی میان مقاومت مسلحانه و تروریسم بنیادگرا، سرکوب مقاومت ضد اشغال را تأیید میکند. نگاه کنید به: www.irgcp.org حزب کمونیست کارگری عراق و جریان انشعابی از این حزب (جناح چپ حزب کمونیست کارگری عراق) ضمن مخالفت با اشغال و نیز مخالفت با مقاومت مسلحانه از " جنبش کارگری" در برابر اشغال جانبداری می کنند. نگاه کنید به: "What are the difference between the Workers Communist Party of Iraq and the Iraqi Communist Party", Rebwar Ahmad, www.wpiraq.net
"New Left Party of Iraq, Statement to announced the founding of the Leftist Worker- Communist Party of Iraq", www.workersliberty.org/node/view/3321 October 17, 2004.
"Which side is ISO on, Working Class Socialism or Nationalism and Islamism?", Mohmood Ketabchi, July 8, 2004, www.wpiraq.net

(2)- حزب کمونیست کارگری پس از اشغال عراق توسط ایالات متحده ضمن آنکه مقاومت در مقابل اشغال را تأیید نکرد از جمله گروه هایی بود که، خواستار " مداخله سازمان ملل برای نجات عراق شد."
(3)- نگاه کنید به: نامه خواندنی سامی رضانی به الکس گردون نماینده آر- ام- تی در اجلاس فوروم اجتماعی اروپا در لندن: همین طور مراجعه کنید به: IRAQ: Workers resist US ban on Unions, www.occupatinwatch.org Alex Maass, November 5, 2003, در این نوشته، تفاوت دیدگاههای فدراسیون اتحادیه های کارگری عراق (ای- اف- تی) (یو) با فدراسیون شورها و اتحادیه های کارگری عراق و (اف- دبلیو- سی- یو- ای) و اتحادیه کارگران بیکار عراق (یو- یو- ای) در رابطه با نحوه برخورد نسبت به مقاومت کارگری

درمقابل احکام ضد کارگری - ضد دموکراتیک نیروهای اشغالگر تشریح می شود.

(4) نگاه کنید به عنوان نمونه به نوشته های نایک کهن سرمقاله نویس آنزور و از جمله:

Nick Cohen, *The only way of peace*, March 02, 2003, Observer.

و به مقالات فرانک اسمیت، از جمله:

Frank Smyth, *Who are the progressive in Iraq: The left, the right, and the Islamist?* Foreign Poicy in Focus, September 21, 2004

و نیز به مناظره میان طارق علی و کریستوفر هیچنز، که در آن هیچنز جنبش مقاومت ضد اشغال در عراق را تماماً یک نیروی استبداد قرون وسطایی تعریف میکند.

www.democracynow.org/static/aliyhchens.htm

و نیز به نوشته ی خواندنی کرت جاکبسون و استفن برنر در بررسی مواضع روشنفکران چپ در رابطه با عراق:

Kurt Jacobsen & Stephen E. Bronner, *Dubya's Fellow Travelers: Left Intellectual and Mr. Bush's War*, Logos, Fall 2004.

در مواضع گروه وورکرز لیبرتی در بریتانیا و گروه میلیتانت در آمریکا و برخی دیگر از گروه های چپ در سایر کشورها نیز برداشت های مشابهی از مقاومت" (البته به مراتب کم رنگ تر)، بچشم می خورد. از جمله مراجعه کنید به:

A reply to the Stop The War Coalition, liberty.org/node/view/3237

(5)- نگاه کنید به نوشته های جیمز پتراس، از جمله:

James Petras, *Support the Iraqi Resistance Movement*, Rebellion, April 7, 2004

Walden Bello, *Empire and Resistance Today*, June 25, 2004, znet.com

و نیز به گفتاری از اروید هاتی روی که در یک همایش ضد جنگ در سانفرانسیسکو آرایه شده و حزب سوشالیست وورکرز در بریتانیا آنرا پیاده و انتشار داده است:

Arundhati Roy, *Public power in the age of empire*, September 3, 2004

(6)- نگاه کنید به *والدن بلو* ردیف 5 در بالا و همین طور به راهول مهاجان:

Rahnl Mahajan, *Will the Anti-War Movement Stand Up This Time?* www.counterpunch.org November 6, 2004,

(7) برای دریافت تصویری از اختلافات بر سر " مساله عراق" در اجلاس کنفرانس فوروم اجتماعی اروپا در لندن، نگاه کنید به سایت هایی چون: www.workerslierty.org

www.iraqoccupationfocus.org و نیز به نامه ی سامی رضانی ردیف 13 بالا.

(8)- برای خواندن یک تحلیل ریشه ای از تحولات جاری جهانی مراجعه کنید به:

Istvan Meszaros, *Socialism or Barbarism; From the American Monthly Review Press*, 2001 *Century to the Cross Roads*,

(9)- نگاه کنید به نوشته ی بسیار خواندنی استفن زونز:

Stephen Zunes, *The US Invasion of Iraq: The Military Side of Globalization?*, October 20, 2004, www.commondreams.org/views04/020-28.htm

(10)- نگاه کنید از جمله به گزارش پیتر الستر و تام اسکیرتی:

Peter eister/tomsguitieri "data suggest Administration has overstated Rde of jihadist in the insurgency", usa today July 6, 2004 و به مارک مازتی:

Mark Mazzetti, *Insurgents Are Mostly Iraqis*, *US Military Says*, Los Angles Times, September 28, 2004

(11)- نگاه کنید از جمله به گزارش خواندنی اوا جاسویچ:

Ewa Jasiewicz, *Internal Intifada: Workers' Struggle in Occupied Iraq*, MA, Interactive Art & Design, Issue 28

(12)- از جمله نگاه کنید به گزارش بسیار تفصیلی نیر روزن:

Nir Rosen, *Inside the Iraqi Resistance: Part 1-7*, Asia Times, July 415, 2000

(13) - نگاه کنید به نوشته ها و مقالات سامی رضانی در گاردین و به اوا جاسویچ:

www.electroniciraq.net Ewa Jasiewicz, *Irag diaries*,

موج مرگ بی خانمانها در تهران!

عامل اصلی این تراژدی،

" سرمایه " است، نه " سرما " !!

= قسمت اول =

یاد داشت :

چندی است که بحث کارتن خواب ها و بی خانمان ها در کلان شهر تهران ، صفحات مطبوعات ایران و سایت های فارسی زبان را به خود مشغول کرده است . رادیو برابری در رابطه با این بحث ، گفتگویی را با خانم **مزگان عیاری** پژوهشگر و خبرنگار در ایران انجام داده است ، که ما آنرا طی دو شماره با پاره ای تغییرات گفتاری به نوشتاری به اطلاع خواننده گان نشریه می رسانیم . عنوان مطلب ، از ماست . با سپاس از خانم مزگان عیاری و دست اندرکاران رادیو برابری !

« هفته نامه راه کارگر »

سئوال : ضمن سلام و تشکر از شما جهت پذیرش این گفتگو ، لطف کنید و توضیح دهید که مقوله کارتن خوابها و بی خانمان ها در شرایط فعلی در ایران به چه کسانی اطلاق می شود ؟

پاسخ : من نیز به شما سلام می کنم و توضیح بدهم که من خبرنگارم و از سال ۸۲ در رابطه با کارتن خوابها گزارشاتی تهیه کرده ام ! ما جمعی از ساعت ۱۱ شب در خیابانها گشت می زدیم و این تحقیق را در سال ۸۲ انجام دادم .

اما در مورد کارتن خواب ها ، ما کلا به افرادی که شبها در خیابان ها مبادرت به خوابیدن می کنند ، کارتن خواب یا خیابان خواب می گوئیم . این افراد بیشتر در زمستان ها با جمع آوری پلاستیک ها ، کارتن ها و دیگر چیز ها که می توانند رویشان بپاندازند تر از باد و باران جلوگیری و مصون بمانند یا این وسائل خودشان را گرم کنند ، اصطلاحا به آنان کارتن خواب می گویند !

کارتن خوابها از اقشار اجتماعی هستند که تحلیل اجتماعی شان تا حدی پیچیده است . ما یک سری افرادی داریم که الان ۷ تا ۸ سال درون خیابان می خوابند یا در پارک لاله و اطراف آن اطراف می کنند . مثلا فردی را می شناسم که ۱۱ سال در همان خیابان است . وقتی با این افراد صحبت می کنیم ، متوجه می شویم که تعدادی از شهرستان به تهران آمدند و گرفتار مسائل پیچیده ای هستند که به آنها و خواسته هایشان توجه نشده و یا چکی داشتند که پاس نشده و آواره خیابان ها شده اند یا به خاطر بی پناهی و مواد مخدر به این راه کشیده شدند و در خیابان ها می خوابند .

اما در این میان قشری که خیلی زیاد شدند، تقریبا افراد تحصیلکرده ای هستند که به شکلی در خیابان می خوابند ، آنهم به عنوان یک انتخاب و این قشر تحصیلکرده ، نویسنده هستند که به کارتن خوابی سر می کنند و این کارتن خوابی را بعنوان یک روش برای زندگی شان انتخاب کرده اند . بهرحال دردزون شان دردهایی است که اینگونه بروز می کند !

جدا از این ، اینها همه شون در خیابانها نمی خوابند، بلکه گاهای افرادی هستند که وسائل اینها را جمع می کنند و به درون خانه های شان می برند یا مثلا اینها را به درون خانه های جمعی و تیمی می برند . مثلا ممکن است فردی یک فصل از سرمای سال را اینقدر شانس بیابورده که خانم یا آقایانی که خانه های تیمی دارند

، بتوانند با آنها سر کنند و یا آنها بخواهند تا فصل گرما آنجا باشند. بعد در این میان زنها هم هستند . مخصوصا دختر های جوان ! اینکه ما شبی دختر جوانی را ببینم که در آن شلوغی تهران ، رفته در کارتن خوابیده ، احتمالا آنشب مشتری خوبی نداشته ، چونکه زن ها و دختر ها اکثرا بخانه مرد هایی می رند که شاید از نظر موقعیت اجتماعی یک درجه از آنها بالاتر باشند، چه بسا بتوانند شبی را با هم زیر یک سقف بگذرانند ، از اینرو سراغ این زنها می آیندو آنها را با خود می برند ولی عده ای از زنها هستند که کسی به دنبالشان نمی آیند یا مشتری پیدا نکردند یا به هر عنوان در ترمینال جنوب یا ترمینال غرب تنها می مانند یا درحاشیه خیابان ها دیده می شود که بعلت استفاده زیاد از قرص و مواد مخدر خم شده ، اغلب اینجا و آنجا دیده می شوند!

سئوال : خانم عیاری در جراید مطالب متفاوت و متناقضی پیرامون کارتن خواب ها طرح شده است . از یکطرف معاون شهرداری تهران ادعا کرده که اینها یک تعداد معتاد تریقی هستند که معمولا به ایدز هم گرفتارند و یا ادعا شده که اینها گدایان و متکدیان سطح شهر هستند ولی از طرف دیگر در جایی مطرح شده که اینها کارگران بی بضاعتی هستند که برای کار در تهران از شهرستانها به مرکز آمده و در آمدی که از قبل کار حاصل می آوردند به جای هزینه کردن مسکن ، در خیابان ها بینونه می کنند . شهرداری برنامه جمع کردن اینها را در دستور کارش دارد . به نظر ما ، جمع آوری اینها در واقع تعرض به حقوق انسانی کارگرانی هست که از شهرستان ها به تهران بزرگ آمدند و با مشکلات آنجا دست و پنجه نرم می کنند ، در این رابطه نظراتان چیست ؟

پاسخ : در رابطه با مطلب اول تان که از قول یکی از مقامات مطرح شده که اینها معتاد هستند ، باید بگویم : اصلا اینطوری نیست ! من در بین کارتن خوابها طی این سالها ، کسانی را می شناسم که به هیچ وجه معتاد نیستند . من مردی را می شناسم که ۸ سال در خیابان می خوابد ولی اصلا معتاد هم نیست و بنشدت از دست ماموران عصابی اند که چرا حمایت نمی شوند ، هیچ نهادهی که از آنها کمک نمی کند و از طرف هیچ سازمان و نهاد دولتی و غیره پشتیبانی نمی شوند!

سئوال : خانم عیاری در مورد کارتن خوابها رقم های متفاوتی اعلام شده است . وزیر کشور این رقم را ۶ هزار نفر اعلام داشت ، در سایت ایلنا از افرادی که زیر خط مطلق هستند چیزی حدود ۱۲ میلیون نفر اعلام شده که یک میلیون نفر در ایران از گرسنگی در رنج اند . در مورد دختران فراری و دخترانی که در خیابان های تهران شب را به صبح می رسانند ، رقم ۴۰۰۰ هزار نفر اعلام کرده اند . شما در مورد این آمار چه اطلاعاتی دارید؟ تعداد این افراد چقدر است و چه بخشی از اینان را زنان و چه بخشی را مردان تشکیل می دهند ؟ بد نیست که صحبت قبلی خودتان ، در مورد کارتن خواب ها را ادامه دهید که عمدتا از کدام اقشار هستند؟ شما اعلام کردید که خیلی از کارتن خواب ها از معنادین نیستند . من هم فکر می کنم ، امروزه خیلی ها در خیابان ها می خوابند ، انسانهای خیلی شریفی بودند که زندگی معمولی داشتند ولی بعلت تصاعد فقر، فلاکت در سالهای اخیر ایران ، به خیابان ها رانده شدند ، شما در این رابطه چه می گوئید ؟

پاسخ : من سئوالات شما را یادداشت کردم و سعی می کنم در حد اطلاعاتم پاسخ بدهم . در مورد سئوال قبلی تان باید بگویم : کارتن خواب یک فرد معتاد نیست و این طرز تفکری که کارتن خواب را یک معتاد جلوه می دهد و طرز تفکری هم که می گوید : کارتن خوابها صرفا کارگرانی هستند که از شهرستان ها به تهران آمدند ، اینها برای پوشاندن یک سری از واقعیتها زندگی کارتن خواب هاست! می خواهند آن واقعیتی را که در جامعه وجود دارد، رویش را بپوشانند و آن کار وظیفه مندی را که دولت باید در قبال این قشر



موج مرگ بی خانمانها

، این حرکت اعتراضی چگونه بوده است ؟ از طرفی در اطلاعاتی که خودم دارم ، آنهم بعنوان کسی که در این حوزه کار کردم حتی بعنوان یک شهروند که مدام با آنها روبرویم. بخش وسیع آنها اصلا معنادار نیستند ، بلکه فشارهای اقتصادی ، بی ثباتی اقتصادی - سیاسی سالهای اخیر ، ما فشر و وسیع خانوادهایی را داریم که خیلی آرزومند زندگی بهترند ولی طی این سالها یکی خود را دو تا کردند و این خانواده ها که در خیابان ها رها شدند ، اینها وضعیت روانی خیلی وحشتناکی دارند ، فشر دیگری که بلاک کارتون خوابی بسرشان می آید ، فشر جوان و تحصیلکردهای ما هستند که شدیداً دچار سرخوردگیهای اجتماعی شدند ، اینان مدام با درهای بسته روبرو می شوند من در صحبت قبلی ام هم گفتم - عده ای هستند که بصورت انتخابی یک فضای رهایی را می خواهند، اینها می خواهند از همه چیز رها گردند ، از اینرو در مقابل فشار ها به خیا بان ها می آیند ، اینها هم یک قشری اند که در خیابان ها می خوابند!

آسیب پذیر اجتماعی انجام بدهد ، خودشان را از زیر آن کار و وظیفه خلاص کنند تا آن وظیفه را انجام ندهند.

اما راجع به آمارها ، در همین روزنامه ها که آمار و ارقام را می دهند ، ما با گزارش هایی روبرو هستیم که در هر گزارشی ، خبرنگار در پایان کارش می نویسد : البته واقعیت بیشتر از این آمار است که نشان می دهد .

من خودم در خبرنگاری های دولتی و خصوصی بصورت مشترک کار کردم ، چیزی که رسماً می گویند ، اولاً آمار را هر روزنامه یا نمی تواند بدهد ، آمار را یک سری مراکز دولتی رسمی باید ارائه دهند ، در مراکز رسمی دولتی هم همیشه ، یک خط ویژه و یک خط مطبوعاتی وجود دارد ، خط مطبوعاتی ، خطی است که باید رقمی داد که مردم بخوانند و خط ویژه ، خطی است که رقم حقیقی را ارائه می دهد ، در جریان زلزله بم ، من خودم در جریان مستقیم آمار گیری بودم ، ما لاقول یک سوم آمار که وجود داشت ، بصورت مطبوعاتی رد می کردیم و بقیه آمار اصلاً رد نمی شد ، این قضیه آمار گیری کشور است .

علاوه بر اینکه یک نوع سانسوری وجود دارد که حالا آمار دقیقی ارائه بدهند یا نه ، یک نوع کم کاری هم وجود دارد یعنی سیستم آمار گیری کشور ما دقیق نیست ، اینها یک مشت کارمند آمار گیرند که از یک تفکرات دیگر برخوردارند و به کارهای دیگری هم مشغولند تا اینکه بخواهند یک آمار را بگیرند و لیست شان را ارائه دهند و کار آن روزشان را به پایان ببرند و بطرف خانه هایشان روانه بشوند ، یعنی سیستم آمار گیری ما دقیق نیست و کسی نیست که در خیابانهای تهران راه برود و دانه به دانه اینها را چک کند و آمار این کارتن خوابها و بی خانمان ها را تهیه کند .

ولی می شود گفت : یک فشر خیلی وسیعی از افرادی که در خیابانها می خوابند عمدتاً از زنها ، دختر ها ، جوان ها و مردان وجود دارند ، من در چند روزنامه و سایت هایی که سانسور شان خیلی کمتر است ، آمار های خیلی بیشتری را در مورد یک محله تا حال گزارش کرده اند ، حداقل یک محلی را ارائه داده اند که قابل توجه است ، من می توانم الان بگویم که در شهرک فرهنگیان « مرزداران » که در سال ۸۲ در آن شهر و در پروژه بی خانمان ها کار می کردم ، نزدیک به ۵۰ کارتن خواب در همان شهرک فرهنگیان که محله خیلی کوچکی هم است دیده می شد ، نزدیک به ۵۰ کارتن خواب در آن محله پیدا کردیم که آمده بودند و در خیابان می خوابیدند و قشری شان بیچه هایی بودند که نمی دانستند ، اعضای خانواده شان کجا هستند ، بخاطر مسائل اقتصادی با وضعیت روانی خیلی پریشان به خیابان آمده بودند و بعنوان کارتن خواب مطرح شده بودند ، امیدوارم که جواب ها را کامل بوده باشد !

سنوا ل : اخیراً از طرف تعدادی از دانشجویان به نام « جنبش عدالت خواه دانشجویی » در حمایت از کارتن خوابها ، چند شبی را در مقابل سازمان بهزیستی به صبح رساندند ،

پاسخ : اینکه این خبر به چه شکلی بوده و این دانشجویان به چه شکلی جمع شدند ، من کلاً خبر دقیقی از آن ندارم ولی اینکه کارتن خواب ها چرا به وجود آمدند و چه گونه می شود این بیماری اجتماعی را از بین برد ؟

فکر می کنم آنها بی که این بیماری اجتماعی را بوجود آوردند خودشان بهتر از همه می دانند که چطور می شود این قضیه را بر طرف کرد یعنی چه گونه می شود ، این بر آنها معلوم است ، من حتی شنیدم که خیابانی که رفته بودند اسفالت بکنند ، آنهم افرادی که به عنوان سازمانهای حمایت از کارتن خوابها یا تکدی گری که در خیابانها جمع شدند و یک سری از افرادی که وضع شان به عفونت در خیابان افتاده بودند و اینها را جمع می کردند و با این وضع بد می بردند ، خود اینها یک سری از این افراد که هنوز قاطعی نکردند و توانی برای ایستادن دارند که حتی قشر زیادی از این کارتن خوابها روزها حتی کار می کنند ، من با خیلی از اینها برخورد کردم که اینها روزها کارهای خیلی کوچک انجام می دهند مثلاً پشت چراغ قرمز ، ماشین می شورند یا حتی شاگرد راننده ای هستند ، اینها آدم های بیکاری نیستند در مجموع یک کاری های اینطوری هم انجام می دهند ، اما اینکه چطور می شود اینها را از خیابانها جمع کرد ؟ فکر می کنم این چیزی است که انهایی که به این قضیه دامن زدند و انهایی که این معضل را بوجود آوردند ، خودشان هم خیلی بهتر از همه می توانند ، راه چاره و درمان بدهند ، من افرادی را می شناسم که دارند خیلی روی این موضوع کار می کنند یا نسبت به این جور مسائل ایده دارند ولی در حد این که مقاله ای چاپ کنند یا در حد این که کتابی بیرون بدهند کار هاشان می ماند و چه بسا کارهایی که اصلاً به ته خط هم نمی رسد .

من بعنوان یک خبرنگار می توانم بگویم : کسانی که این مشکل را بوجود آوردند و دارند به این مسئله تداوم می بخشند ، آنها خودشان بهتر از هر کسی می دانند که چکار می کنند و چطور هم می شود جلوی این جریان را گرفت !!

(ادامه دارد)



* دیدگاه *

انتخابات عراق با تحریم، و بوش با مقاومت روبروست!

با نگاهی به نتایج انتخابات در آمریکا متوجه خواهیم شد که غالب کسانی که به بوش رای دادند، "انگلو ساکسون" ها و یا "WASP" ها بودند. معنی آن این است که غالب پشتیبانان بوش در انتخابات اخیر بخش متعصب مذهبی و تنگ نظر جامعه آمریکاست که اطلاعات کمتری نسبت به اوضاع جهانی دارند. هم اینان غالباً از ایالت‌هایی هستند که همیشه پشتیبان تبعیض نژادی بوده و از زمره کسانی هستند که علیه ابراهام لینکن و علیه حقوق سیاهان و سرخپوستان می‌جنگیدند، به طور خلاصه اینان به برتری نژاد سفید بر دیگران باور دارند. اگر بوش در دوره دوم ریاست جمهوری خود بتواند میان موفقیت انتخاباتی و برنامه‌هایی که پیش رو دارد تعادلی برقرار کند، خود و اراده خود را مورد تهدید جدی قرار خواهد داد. میتوان گفت بوش در دوره ی ریاست جمهوری خود با چهار معضل مهم روبروست: زلزله و از هم پاشیدگی سریعی که هم اکنون در درون نیروهای به اصطلاح ائتلافی با آمریکا در جنگ عراق در حال انجام است. اسپانیا نخستین کشوری بود که در اپریل گذشته نیروهای خود را از عراق خارج ساخت و به تبع این کشور، هندوراس، السالوادور، گواتمالا، نیکاراگوئه و کشور دومینکن نیز خارج شدند. از کشورهای شرق آسیا نیز تایلند، فیلیپین و قزاقستان نیروهای خود را بیرون کشیدند. سپس جمهوری چک، هلند، اکراین، نروژ، نیوزیلند نیز تصمیم به خروج گرفته و حتی ایتالیا برنامه خروج از عراق را دارد. همچنین انگلستان که از هم پیمانان اصلی آمریکا در جنگ عراق است، اخیراً اعلام کرده که برای مدت زیادی در عراق نخواهد ماند. در نتیجه این انفکاک و فروپاشی نیروهای ائتلاف و نیز گسترده تر شدن تهاجمات نیروهای مقاومت ملی در عراق، دولت آمریکا مجبور است که بر تعداد سربازان خود در عراق بیفزاید، معنای آن این است که از این پس سربازان آمریکایی بیشتر در معرض جنگ و کشتار قرار دارند. وضعیت موجود افکار عمومی آمریکا را متوجه سال‌های جنگ ویتنام خواهد کرد. ارتش آمریکا اخیراً درخواست کرده نیروهای احتیاط به خدمت بازگردند و از میان 4000 نفر درخواستی تنها 700 تن برای بازگشت به خدمت پاسخ مثبت داده اند و اکثریت به بهانه های مختلف و واهی از خدمت سرباز زده اند.

2- اقتصاد آمریکا در مرحله ی کنونی با فشارهای زیادی روبروست که راه حل سریع و معقولی نیز برای آن به نظر نمی‌رسد. هنگامی که بوش دوره اول ریاست خود را آغاز کرد دولت 800 میلیارد دلار مازاد بودجه در اختیار داشت، اما اکنون دولت بوش 400 میلیارد دلار کسری بودجه دارد و انتظار می‌رود که تا آخر سال 2005 کسری بودجه آمریکا به بیش از 500 میلیارد دلار برسد.

3- سقوط ارزش دلار در برابر سایر ارزهای جهانی و بویژه در برابر "یورو"، و این در حالی ست که به علت اوضاع جنگ در عراق از نظر اقتصادی امیدی در چشم انداز نیست. دولت آمریکا از ابتدای جنگ نتوانسته است امنیت لازم برای صدور نفت عراق را فراهم کند. از نظر سیاسی نیز با به قدرت رسیدن جناح‌های راست در اداره سیاسی آمریکا و تهدید به تهاجم به کوبا و یا ورود به جبهه های دیگری در خاورمیانه خود موجب زلزله سیاسی در آمریکا خواهد شد و بوش در این میان چه سیاستی را دنبال خواهد کرد؟ چنان که از برنامه ها و سیاست‌های دولت آمریکا برمیآید آنان مصمم اند به جنگ و استفاده از قدرت برای پیشبرد برنامه های خود ادامه دهند که بدون شك همه اینها بوش را در برابر تهدیدات عمیق تری قرار خواهد داد. روزنامه "دیلی میروز" در تاریخ 2004/11/16 مینویسد "نیروهای ویژه انگلیسی به نام Black Watch در ماه دسامبر به انگلستان بازخواهند گشت و این موضوع به اطلاع آمریکاییها نیز رسیده است. در روز یکم نوامبر چهار نفر از این نیروها کشته و دوازده نفر زخمی شدند." هم اکنون ارتش آمریکا نیز نیروهای احتیاطی را به خدمت فرا خوانده تا در تمرینات تازه ای به نام "Refreshment Training" شرکت کرده و آماده شوند تا به عراق بروند. و باز به قول هراود تریبون ارتش آمریکا از چهار هزار نفر که برای شرکت در برنامه های تازیه "Refreshment Training" دعوت به خدمت شده اند تنها يك هزار و هشتصد نفر یعنی 45 درصد

پاسخ مثبت داده اند، اینان قرار بوده تا ماه نوامبر تمرینات را پایان برده و روانه عراق شده باشند. پاسخ منفی 45 درصد از اینان از منظر سربازان آمریکایی مستقر در عراق با نگرانی و دقت دنبال میشود. براساس برآوردهای ژنرال‌های ارتش آمریکا مخارج کنونی جنگ، ماهانه 5/8 میلیارد دلار است. این مبلغ دو برابر بودجه ای است که در ابتدای جنگ در نظر گرفته شده بود. وزارت دفاع آمریکا تاکنون 160 میلیارد دلار بودجه اضافی برای ادامه جنگ در عراق و افغانستان به مصرف رسانیده و بدون شك در سال آینده مقدار مصرف بودجه جنگی باز هم بیشتر خواهد شد. کسری بودجه 400 میلیاردی فعلی و بالا رفتن این کسری در سال آینده بوش را در فشارهای باز هم فزاینده ای قرار خواهد داد. در مورد مقاومت علیه نیروهای آمریکایی در عراق از قول روزنامه های آمریکایی، هراود تریبون، نیویورک تایمز و واشنگتن پست باید گفت که نیروهای مقاومت در عراق از توانایی تکنولوژیکی عالی برخوردارند، همین مطبوعات مینویسند که بیش از 30 شهر عراقی به طور کامل از زیر سلطه نیروهای دولتی خارج شده اند. با کمال تاسف باید گفت که بزرگترین دروغگو بعد از بوش، علاوی است. علاوی در شروع جنگ فلوجه در مصاحبه ای اظهار داشت، کسانی که در فلوجه مقاومت میکنند، راهزن ها، جنایتکاران، افراد پست و غیرعراقی هستند. با پایان جنگ فلوجه و دستگیری 1056 نفر از مقاومتان، بنا به گفته ی ژنرال کیسی، 75 نفر از اینان غیرعراقی بوده اند، باید پرسید کجایند آن جنایتکاران ادعایی علاوی؟ انتخابات در عراق، آرزوی ملت عراق است، زیرا تنها از راه يك انتخابات درست و بدون تقلب میتوان مشکلات کنونی کشور را حل کرد. انتخابات وسیله ای است برای رسیدن به هدف. لذا چنین انتخاباتی باید در شرایط کاملاً دموکراتیک و آزاد برگزار شود، در انتخابات نباید آمریکا اعمال نظر کند، اما آنچه ما اکنون شاهد آن هستیم آمریکا مصمم است همان افراد و همان سیاست‌های مجلس حکومتی گذشته را به نام "انتخابات" ایفا نماید. مرجعیت و مشروعیت در انتخابات، میثاق‌های بین المللی و تمایلات ملت عراق است. اما آمریکا بدون در نظر گرفتن این مشروعیتها، دو مجموعه را برای شرکت در انتخابات در نظر گرفته است. مجموعه اول شامل: مسعود بارزانی و جلال طالبانی، غازی الیور، مشعان جیوری، ایاد علاوی و عدنان پاچه چي.

مجموعه دوم شامل: حزب الدعوه و مجلس اعلاي انقلاب اسلامي که وابسته به ایرانند، احمد چلی و چند دکان سیاسی و افراد به اصطلاح مستقل دیگر. این دو مجموعه در حقیقت همان‌هایی هستند که از ابتدا در خدمت آمریکا قرار داشته اند و هیچ ارتباطی با مقوله انتخابات آزاد ندارند. نتیجه این انتخابات آن خواهد شد که مجلس حکومتی سابق در شکل جدید خود به ظهور خواهد رسید. وظیفه آتی این مجلس تدوین قانون اساسی تازه و امضا قراردادهای متعدد با آمریکا، توافق بر وجود پایگاه‌های متعدد نظامی آمریکا در عراق و دولتی وابسته و در خدمت آمریکا بر سر کار آوردن خواهد بود. این است آن برنامه ی انتخاباتی که بوش از آن حرف میزند. همه ما خواستار انتخابات هستیم، اما اینجا انتخابات باید دور از اعمال نفوذ دولت آمریکا باشد که در مورد آن صحبت خواهد شد. بدیل دیگر در برابر این برنامه آمریکا در عراق این است که هم اکنون گروه‌های زیادی خواستار تجدیدنظر در برنامه انتخاباتی فعلی و به وجود شرایط مناسب برای انتخابات درست است. هم اکنون بیش از 47 حزب و سازمان ملی گرا، سوسیالیست و اسلامی خواستار تحریم انتخابات شده اند و اگر این تحریم و مبارزه علیه این "انتخابات" شهرت یابد آمریکا مجبور خواهد شد تا آن را به تعویق اندازد و حتی اگر تحریم ها و مبارزه تشدید هم نگردد، زمینه انتخابات تا اواخر ژانویه فراهم نخواهد شد. و آمریکا مجبور میشود در سیاست خود تجدیدنظر نماید. قانون و برنامه فعلی انتخابات همان است که در زمان پال برمر به تصویب رسیده است، اما ما نیازمند انتخاباتی هستیم که زیرنظر سازمان ملل و ناظران بین المللی انجام گیرد. هم اکنون در سراسر شهرهای عراق ناامنی به چشم می‌خورد و نیروهای مقاومت ملی اعلام کرده اند همه مراکز رای گیری را مورد هدف قرار خواهند داد. با وجود همه اینها صحبت از انتخابات در عراق بسیار دور از واقعیت است.

* دکتر خسرالدين حبيب - استاد دانشگاه بغداد میباشد .

شصت میلیون دات کام و شصت میلیون ناکام!

شهاب برهان

بلیشو

امضا کنندگان و حامیان «فراخوان ملی برگزاری فرآیند»، از پاسخ به انتقاداتی که از جانب براندازان دموکرات از این حرکت می شود، آشکارا فرار می کنند و بجای استدلال در برابر استدلال، اینان را به هرچه از جوابگوئی خلاص شان می کند متهم می سازند. با این حال، آنان در نظراتی که هریک به مناسبتی در باره درک خود از مضمون و هدف این فراخوان ابراز می کنند، یک بلیشوی کامل فکری و سیاسی را به نمایش می گذارند.

از دید برخی، غرض از فرآیند، انجام اصلاحاتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی و به دست خود حکومت اسلامی است. مثلاً مسعود یهنود می گوید: «... پیشنهاد کردن این که مردم با امضای طرحی به رهبران کشور خبر بدهند که بهترین راه تغییراتی در قانون اساسی آن هم از طریق همه پرسشی و در صورت پذیرش مردم، راضی شوند و خطرهای آن سر مملکت دور کنند، چگونه ممکن است "صادرات دموکراسی آمریکائی" معنا بدهد...». برخی دیگر همچون عبدالستار شوکی، آن را فرآیند برای کنارزدن قانون اساسی جمهوری اسلامی می دانند: «... فراخوان می گوید که... تدوین یک قانون اساسی جدید (نه تغییر در قانون اساسی جمهوری اسلامی، بلکه یک قانون اساسی نوین یعنی نو، یعنی جدید ... حیاتی است...». گروهی، مجری فرآیند را حکومت اسلامی (زیر فشار) می دانند مثل اتحاد جمهوریخواهان: «... بخت موفقیت در تدارک همه پرسشی از یکسو بسته به... و از سوی دیگر... و در نهایت، تمکین حکومت به خواست مسالمت آمیز مردم است». ویلا م. چشمه، که می گوید: «... خصالت استراتژیک شعار فرآیند برای تغییر ساختار حقوقی فقط در صورتی نمایان شده و تحقق خواهد پذیرفت که در نتیجه شکل گیری یک جنبش توده ای همه جا گیر و بنیان کن، رژیم عملاً تسلیم شده و فرضاً قبل از سقوط به فرآیند ساختار شکن تن دهد». اما دیگرانی از جمله ناصر زرافشان می گویند: «این را هر کودک دبستانی می داند که فرآیند در شرایط حاکمیت یک حکومت مطلقه قابل اجرا نیست».

از گفته های برخی چنین بر می آید که فرآیند برای " نظام دلخواه" در زمانی صورت خواهد گرفت که جمهوری اسلامی هنوز هست؛ مثل محمد ملکی: «... مردم باید امکان انتخاب میان همه ی اشکال موجود را داشته باشند. اگر مردم گفتند که جمهوری اسلامی می خواهند، پس این رژیم بماند». اما دسته ای دیگر این فرآیند را برای بعد از سرنگونی رژیم طلب می کنند: عبدالستار شوکی: «... این طرح فراخوان برای فرآیند مشخص کرده است که تعیین نوع نظام دلخواه مردم (جمهوری و یا پادشاهی) گام اول و حیاتی است که در همان فرآیند اول با رای آزاد مردم بعد از سرنگونی استبداد مذهبی حاکم بر ایران در یک محیط آزاد انجام خواهد گرفت». این را بگذارید در کنار نظراتی که می گویند "فرآیند راه مسالمت آمیز و متمدنانه تغییر حکومت است"، و به این معنا پاسخ دهید که بالاخره این جماعت، فرآیند را وسیله تغییر حکومت می دانند، یا نتیجه آن؟!

عده ای می گویند غرض، فقط بسط گفتمان فرآیند است؛ و در همان حال، برخی مانند نوشین احمدی خراسانی می گویند: «... این طرح فرآیند، نظرسنجی مسالمت آمیزی است برای آن که همه بفهمیم واقعاً مردم ایران چه خواستی دارند؟ آیا حمله نظامی می خواهند؟ آیا مدافع روش های صلح آمیزند؟ آیا خواهان اصلاح قوانین هستند؟ آیا...». یکی چون کامبیز روستا در صورت فراخوان فرآیند می گوید: « پروژه فرآیند، خواست مردم ماست؛ و یکی دیگر چون علی افشاری عکس آن را می گوید: « مسأله این است که ببینیم آیا جامعه این گفتمان را می پذیرد یا نه؟». یکی مانند

فریدون احمدی می گوید: «... موضوع ضرورت تشکیل مجلس موسسان برای تدوین قانون اساسی که این هدف را در نظر دارد که نظامی دموکراتیک را متکی بر اعلامیه ی جهانی حقوق بشر مستقر کند ...»؛ و یکی دیگر مانند محمد رضا نسب عبداللهی معتقد است که: « بی تردید فراخوان نه بر این بنا استوار شده است که از پی امروز، حکومتی دیگر با ساختاری مبتنی بر دموکراسی و حقوق بشر سر برآورد و نه...». خود فراخوان می گوید: « ما امضاء کنندگان این فراخوان خواهان برگزاری یک همه پرسشی با نظارت نهادهای بین المللی برای تشکیل مجلس موسسان به منظور تدوین پیش نویس یک قانون اساسی نوین، مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های الحاقی آن، با رای آزاد مردم هستیم». و یکی هم چون مجید زهری می گوید: « نکته ای که غالباً با بی توجهی روبرو شده، "نمادین بودن" این طرح است. روشن است که طرحی نمادین قدرت اجرایی ندارد». این را چه می گویند که طرحی نمادین است و قدرت اجرایی ندارد، ولی « زیر نظارت بین المللی باید اجرا شود!» و بالاخره، برخلاف آنانی که کارکرد این فراخوان را در مرحله کنونی غلبه بر یأس و سرخوردگی مردم قلمداد می کنند، دسته ای دیگر از جمله محسن سازگارا می گویند: « ما در این مرحله تنها از مردم می خواهیم که این درخواست را بر کنند تا از این طریق بتوانیم به دنیا نشان دهیم که مردم ایران خواهان برگزاری فرآیند برای تعیین قانون اساسی هستند. این حداکثر انتظار از این فراخوان است».

در طیفی به این گستردگی، اختلاف نظرات امری طبیعی است، اما نه درست بر سر آن چیزی که قاعدتاً باید اتحاد و همسویی آنان را توضیح دهد. در اینجا، هرکسی از ظن خود فراخوان را تعریف و تفسیر می کند، به نحوی که شما نظر و ادعای هرکس را مبنای تحلیل و انتقاد از فراخوان (و یا حمایت از آن) قرار دهید، دیگر مدافعان، آن را حاشا می کنند. هر کس با دفاعی که از این فراخوان می کند، دفاع دیگران را بی اعتبار و فرارخوان را غیر قابل دفاع می کند. اینان به مسافران قطاری می مانند که وقتی از هریک می پرسید که این قطار به کدام مقصد می رود، یکی می گوید به اهواز می رود؛ دیگری می گوید به سنجق می رود؛ آن یکی می گوید به مشهد می رود؛ و آن یکی دیگری می گوید به استارا! وقتی از این جواب ها ابراز حیرت می کنید، جواب می شنوید که از نظر این مسافران اصلاً اهمیتی ندارد که این قطار به کجا می رود؛ مهم فقط این است که هر کس به چه نیتی سوار شده است: یکی به نیت بزد؛ یکی به نیت چالوس، و دیگری به نیت زابل! می گویند: این که این قطار به چه مقصدی می رود و از چه ایستگاه هائی عبور خواهد کرد، مسئله امروز نیست؛ مسئله امروز، سوار شدن است! و در پاسخ به این ایراد که این قطار اصلاً ریل و چرخ ندارد، چگونه می تواند مردم را به جانی برساند؟ می گویند: این یک مسافرت " نمادین" است؛ با این فراخوان به سفر، می خواهیم مردم را از یأس و سرخوردگی بیرون بیاوریم!

بالاخره فاعل فرآیند کیست؟!

علیرغم اینهمه تشنگی و چندگوئی در مورد آنچه باید مبنای وحدت امضا کنندگان و حامیان باشد، در هفته های اخیر عقب نشینی چشمگیری در برابر منطق نیرومند منتقدین مبنی بر ناممکن بودن انجام فرآیند توسط حکومت اسلامی صورت گرفته است. اما این عقب نشینی، ذره ای در جهت روشن گویی در برابر مردم نبوده است. وقتی اعتراف می کنند که هر چه مدرسه ای هم می داند که حکومت استبدادی تن به چنین فرآیندی نخواهد داد، انتظار می رود به " شصت میلیونی" که مخاطب این فراخوان اند و قرار است انجام فرآیند را درخواست کنند، بگویند که اگر بنا نیست که حکومت اسلامی مجری این فرآیند باشد، پس آنان از کدام مرجعی باید این درخواست را بکنند؟ بخصوص که ظاهراً هم که شده، همه از نظارت بین المللی حرف می زنند. مراجع بین المللی بر انجام فرآیند توسط کدام مجری باید نظارت کنند؟ اختلاف نظر و برداشت میان امضا کنندگان و حامیان فراخوان هر چقدر زیاد است، اما تقریباً همه در یک چیز اتفاق دارند: از پاسخ به این که بالاخره فاعل فرآیند مورد نظرشان کیست، فرار می کنند! این در باطن، اشکال گوناگونی دارد. یا می گویند فعلاً مرحله اشاعه گفتمان

شصت میلیون دات کام

که هیچکس هم انتقاد و اعتراضی به این تناقضات ندارد؛ چون هر کس به نیت خودش و بخاطر آنچه به دلش برات شده است امضا می کند و برایش مهم نیست که چه را امضا می کند. امضا گذاشتن در این تومار، شده است مثل تکه پارچه ای که هرکس به حاجتی بر صریحی گره می زند.

بگذریم که اگر فعلاً طرح " بعد شکلی " فراندم مطرح است، پس چه جای الصاق یک منشور به آن است؛ دربرخورد با انتقادات نسبت همین منشور هم (که اصول پایه ای حکومت آینده را بر پیشانی سایت " شصت میلیون ... " نقش زده و همزمان با شعار فراندم، برای تأیید آن امضا گرفته می شود)، معیار دوگانه ای به کار می گیرند که نه تنها ریاکارانه، بلکه خیلی هم رسوا کننده است. از یک طرف " حکومتی با تکیه بر آرای اکثریت ملت و بر اساس حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی و ایجاد روابط مسالمت آمیز با جامعه جهانی و تکیه بر ارزش های فرهنگی و اقتصادی ایران و مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های الحاقی آن " را ذکر می کنند؛ ولی به محض این که پرسیده می شود چرا جدائی دین از دولت، جمهوری، برابری حقوق ملل، را ذکر نکرده اند، دموکرات می شوند که :

«...ما چه کاره هستیم که می باید اصول قانون اساسی و فرم نظام آینده را تعیین کنیم. چه بخواهیم چه نخواهیم در نهایت این مردم ایران هستند که تکلیف همه اصول و حتی تکلیف خود ما را روشن خواهند کرد». (عبدالستار شوکی).

« ما به شعور و درک مردم اعتقاد داریم. اینکه بگوییم بیاید به جمهوری، جمهوری اسلامی، سلطنت یا مثلاً جمهوری لائیک رای دهید، میشود نظارت استصوابی». محمد ملکی.

همین آقای ملکی در همین مصاحبه گفته است :

« ... در حالی که همسایه های ما در شرق و غرب شاهد تاخت و تاز و خونریزی هستند، با این بهانه که آمریکا میخواهد در آنجا دموکراسی برقرار کند، در نشست ها هر روز از تعداد بیشتری از دانشجویان و جوانان می شنیدیم که منتظر هستند تا آمریکاییها بیایند و آنها را نیز نجات بدهند ».

راستی آقای ملکی به شعور و درک مردمی مستأصل که دانشجویان اش - یعنی قشر قاعدتاً با درک تر و با شعورتر اش - منتظر هستند تا آمریکاییها بیایند و آنها را نیز نجات بدهند " اعتقاد دارد یا این ژست فقط برای توجیه " دموکراتیک " مسکوت گذاشتن جمهوری و جدائی دین از دولت است؟! اگر چنین اعتقادی صادقانه است، چرا لازم می داند به این دانشجویان هشدار بدهد که : « مطمئن باشید در کوله پشتی هیچ بیگانه ای برای شما آزادی و عدالت حمل نمیکند. خارجی برای منافع خود کار میکند. بنابراین اگر شما به دنبال آزادی و عدالت هستید باید خودتان استین ها را بالا بزنید؟ و اگر چنین اعتقادی ندارید (که هشدار بجایش به دانشجویان آن را نشان می دهد) چرا امضای فراخوان را مشروط به قید عدم مداخله خارجی نکرده است؟ چرا مردم را برای انتخاب جمهوری و پرهیز از انتخاب نظام سلطنتی و ولایتی دعوت نمی کند و حتا بر عکس، می گوید: « مردم باید امکان انتخاب میان همه ی اشکال موجود را داشته باشند. اگر مردم گفتند که جمهوری اسلامی میخواهند، پس این رژیم بماند»، چرا همین معیار رای مردم را در مورد تمامیت ارضی و منشور حقوق بشر و غیره هم بکار نمی گیرد؟ اگر مردم بنا به گفته ایشان فرضاً جمهوری اسلامی را انتخاب کنند، ایشان به چه مجوزی از حالا حکومتی مبتنی بر حقوق بشر و رای آزاد مردم را وارد منشور می کنند؟ چرا در این موارد، نمی شود " نظارت استصوابی " و اگر جمهوری و جدائی دین از دولت ذکر شود، می شود نظارت استصوابی؟! یک جای کار ایراد دارد. اگر در قبال اینگونه انتقادات، آن ها را بعنوان نقیصه و غفلت، توجیه و اصلاح می کردند، می شد آن را ناشی از شتابزدگی دانست؛ اما آنان مصر اند که چیزهایی را حتماً قید کنند و چیزهایی را حتماً مسکوت بگذارند. و این بی دلیل نیست؛ منتها دلیل این کار را کتمان می کنند؛ و تازه منتقدین را به بی اعتمادی و شک و احساس توپنه متهم می کنند و ژست دموکراتیک هم می گیرند که گویا مسکوت گذاشتن ها، از فرط اعتقاد شان به درک و شعور مردم است؛ بی آن که توضیح بدهند که چرا درک و شعور مردم فقط شامل " نیمه خالی " لیوان می شود و نه " نیمه پر "؟! البته برای امثال فریدون احمدی که معتقد است: « در یک کار

است و بحث مسائل عملی را باید به آینده گذاشت؛ و این یعنی چشمان مردم را بر راهی که در آن قدم می گذارند، بستن؛ و با می گویند که انجام فراندم محتاج پیش زمینه هائی است، اما باز هم از این که این پیش زمینه ها چگونه فراهم می شوند، در می روند. یک نمونه شاخص در این زمینه، اظهارات محمد ملکی است : « ... نکته بسیار حائز اهمیت اینکه ما نمیگوییم نظام کنونی بیاید فراندم انجام دهد همانگونه که تمام انتخابات دیگر را انجام داده است. خیر! شکلی که مد نظر ما است پیش نیازهایی دارد: اولاً همه تفکرها از چپ تا راست از مذهبی تا غیرمذهبی و ضد مذهبی باید آزاد باشند. باید همه ی روزنامه ها آزاد باشند. باید همه زندانیان سیاسی و عقیدتی آزاد بشوند، رسانه های گروهی باید به طور عادلانه در اختیار تمام گروهها قرار بگیرد. همانطور که نظام جمهوری اسلامی امکان تبلیغات برای خود دارد یک گروه که به نظام لائیک و ضد جمهوری اسلامی، جمهوری دموکراتیک، نظام سلطنتی و ... معتقد است باید امکان نظر داشته باشد. زمانی که این پروسه انجام شد، و تمامی مردم در جریان تمامی افکار قرار گرفتند، سپس زیر نظر سازمانهای بین المللی و زیر نظر احزابی که بدون محدودیت از آزادی عمل کامل برخوردار هستند، انتخاباتی کاملاً آزاد صورت میگیرد، که طی آن مردم به نظام مورد نظر و قانون اساسی دلخواه خود رای خواهند داد. البته برای این موضوعات مراحل پیشین دیگری، مثل تشکیل مجلس موسسان و غیره نیاز است که درباره راهکارهای مشخص آنها هنوز باید بحث و گفت و گو صورت بگیرد...».

یعنی برای این که نظام کنونی فراندم را " همانگونه که تمام انتخابات دیگر را انجام داده است" انجام ندهد بلکه " به شکل " دیگری انجام دهد، ابتدا باید آزادی های کامل سیاسی برقرار شود و " همانطور که نظام جمهوری اسلامی امکان تبلیغات برای خود دارد" همه مخالفان اش هم همانقدر داشته باشند. " زمانی که این پروسه انجام شد" ، آنوقت فراندم خواهد شد.

ولی آقای دکتر! اگر آن آزادی های کامل و بی حد و مرز سیاسی که فقط در یک کشور دموکراتیک قابل تصور است موجود باشد، دیگر چه نیازی به " نظارت بین المللی " وجود دارد؟ مگر نه این است که نظارت بین المللی بر فراندم از آن جهت ضروری می شود که حکومتی دموکراتیک و شرائط دموکراتیک وجود ندارد؟ وانگهی، این " پروسه " ی آزادی های کامل سیاسی در نظام کنونی چگونه می تواند انجام شود؛ و اگر منظور آن در این نظام نیست، گذر از این نظام برای انجام چنین پروسه ای بعنوان پیش زمینه انجام فراندم، مستلزم چیست؟ فراندم؟! چه راهکارهایی لازم است تا این پیش زمینه های فراندم فراهم شوند؟ و دکتر ملکی جواب می دهد :

« از ما راهکارهای مشخص مراحل عمل کار خواسته میشود. ما چه کاره هستیم که راهکار نشان دهیم! »

به این جا که می رسند، هیچکاره می شوند!

یک بام و دو هوا!

تناقضات و چندگونی ها فقط در توصیف فراخوان فراندم نیست. فراخوان دهندگان اولیه با انتشار بیانیه ای هر چیز بیش از تبلیغ " بعد شکلی " فراندم را خارج از موضوع و معیار با خواسته های خود اعلام کرده اند؛ با این حال تمامی این موضوعات " خارج از موضوع و معیار با خواسته های آنان " کماکان بمنابۀ پرچم فراخوان بر فراز سایت مربوطه در اهتزاز است. اگر واقعاً فقط اشاعه گفتمان فراندم مطرح است، پس اصرار بر حفظ اصول و میانی حکومت آینده و امضا جمع کردن برای آن بخاطر چیست؟ همه امضا کنندگان و حمایت کنندگان نظر اعضای سابق کمیته اقدام را تأیید می کنند؛ و در عین حال، خودشان کماکان پای همان اصول و موازین نظر بر حکومت آینده را که بر پیشانی سایت باقی مانده است، امضا می کنند! اعضای کمیته اقدام، وجود کمیته را اساساً زائد دانسته آن را منحل کرده اند؛ دیگری ضمن تأیید اقدام آنان، تشکیل یک کمیته اقدام دیگر را در دستور گذاشته اند! و جالب این

شصت میلیون دات کام

جمعی و گسترده حتما باید از تاکیدیهای خاص چشم پوشی کرد و کم و کاستی ها را پذیرفت»، این که فراخوان دهندگان روی چیزهایی تأکیدات خاص کرده اند جای ایراد ندارد و "کم و کاستی جمهوری و جدائی دین از دولت نیز قابل چشم پوشی است؛ زیرا کار، کار جمعی است و «مهم این است که مشترکات و وجوه اساسی را پایه قرار داد. البته باید آن وجوه پاسخگوی نیازها و واقعیت ها باشد. آن وجوه اساسی که در این فراخوان آمده که عبارت باشند از فرماندوم، ... و موضوع ضرورت تشکیل مجلس موسسان برای تدوین قانون اساسی». و ناگفته پیداست که جمهوری و جدائی دین از دولت و حقوق ملیت ها برای "چپ" های سازمان "اکثریت" نه جزو این وجوه اساسی اند، و نه پاسخگوی نیازها و واقعیت ها!

آیا این یک ائتلاف نیست؟

موضوع دیگر، مسئله شکل گیری یک ائتلاف است. بعضی شائبه هرگونه ائتلافی را رد می کنند. اما برخی دیگر، از صف آرایی های بی سابقه و از جبهه تازه ای که شکل گرفته حرف می زنند. برخی، آن را اتحاد ملی می نامند. عده ای از این که برای اولین بار پس از 26 سال نابوی همکاری جمهوری خواهان و سلطنت طلبان و ملی - مذهبی ها شکسته است، ابراز شادمانی می کنند. برخی ضرورت تشکیل یک کمیته رهبری از سران اپوزیسیون و حتا از پیشروی تا تشکیل دولت موقت در تبعید از دل این اتحاد ملی سخن می گویند. نمونه ها :

ف تاوان - «... فراخوان به فرماندم برای تغییر قانون اساسی، در مدت کوتاهی که از انتشار آن می گذرد، جبهه بندی تازه ای را در جامعه ی سیاسی ایران به وجود آورده است، که یکی از ویژگی های آن، برهم زدن جبهه بندی هایی است که تا پیش از این بوده است.»

رضا اکرمی : «... این حرکت طیف بندی جدیدی از نیروهای سیاسی را به وجود آورده است از دیدگاه دیگری باعث کیفیت نوینی شده است...»

سیات اختلاوی : «... جنبش فرماندم، به عنوان نخستین حرکت غیرحکومتی در طول بیش از دو دهه حکومت اسلامی، گام های نخست را در برآورده کردن این خواست و آرزو، یعنی تشکیل جبهه ی سوم در جامعه ی ایران، برداشته است.»

ناصر نرافشان - «تبدیل خواسته های مثل یک همه پرسی به یک شعار ملی و اتحاد حول این شعار و اثبات آماری عدم مشروعیت یک حکومت، همچنین اثبات وجود یک تمایل وسیع ملی - مردمی برای تغییر، فی نفسه و در همین حد، می تواند بعنوان گامی برای متحد ساختن نیروهای مختلف سیاسی برای یک هدف مقطعی عمل کند که مرحله نخستین و ضروری هر گونه تحولی را - صرف نظر از روش های تحقق آن تحول- تشکیل می دهد.»

م. چشمه - «اگر بتوان بزودی یک شورای رهبری و جبهه واحدی حول این شعار تشکیل داد، مطمئناً ما شاهد ائتلافی مبارزات مردم و شکل گیری یک اپوزیسیون جدی در مقابل رژیم خواهیم بود ... به باور من در رابطه با استقرار نظامی دموکراتیک و مستقل در ایران میبایست یک ائتلاف استراتژیک میان کلبه نیروهای حقیقتاً معتقد به دموکراسی، حقوق بشر و حق حاکمیت مردم، علیرغم سابقه سیاسی آنان صورت گیرد. این نیروها الزاماً در برگیرنده مشروطه طلبان دمکرات و جمهوریخواهان معتقد به دموکراسی خواهند بود. اگر پاره ای از نیروهای چپ و جمهوریخواه حاضر به ائتلاف استراتژیک با مشروطه طلبان نیستند، حد اقل از آنان انتظار می رود که بر مبنای تضاد عمده جامعه ما یعنی تضاد میان مردم و حاکمیت ولایت فقیه با سایر نیروها و از جمله مشروطه طلبان از در سازش تاکتیکی و یا موقتی، حد اقل در مرحله سرنگونی رژیم، در آیند.»

حسین یاقر زاده - «... موفقیت بزرگتر این حرکت، اما، در شکستن دیوارهای ضخیمی بود که برای سالیان دراز در بین نیروهای مختلف اپوزیسیون دموکرات کشیده شده بود - دیوارهایی با ملاط های محکم ایدئولوژیک و سیاسی. امروز و بفاصله کوتاهی از پخش "فراخوان ملی برگزاری فرماندوم" ما شاهد فروپاشی این دیوارها هستیم ... فقط این نیست که برای اولین بار پس از انقلاب، وسیع ترین طیف سیاسی اپوزیسیون از چپ و راست و ملی و مذهبی و جمهوریخواه و سلطنت طلب به پای تاپید یک فراخوان مشترک آمده است. این خود پدیده مهمی است و می تواند سر منشأ تحولی در مبارزات دموکراتیک مردم ایران باشد. مهمتر از آن، شکسته شدن تابوهایی است که بر جدایی طیف هایی از اپوزیسیون در مبارزه دموکراتیک مردم ایران تأکید می کرد... " امروز بیش از هر زمان دیگر ضرورت تشکیل جبهه وسیع دموکراسی خواهی متشکل از همه نیروهای دموکرات به چشم می خورد تا بتواند حول برنامه ای واحد، مانند جنبش همه پرسی برای تدوین قانون اساسی از طریق مجلس موسسان، مبارزات دموکراتیک مردم ایران را به پیش ببرد" ... بخش زیادی از شخصیت ها و رهبران فکری و سیاسی ما نیز با حمایت از این فراخوان خود را با دیگران همگام کرده اند. اکنون وقت آن رسیده است که این نیروها رشد سیاسی خود را به نمایش بگذارند، عملاً دست به دست هم دهند، و پایه های یک جبهه وسیع دموکراسی خواهی را بریزند.»

م. چشمه - «... بدون شک یکی از دست آوردهای طرح فراخوان همانگونه که آقای دکتر حسین باقرزاده نیز به آن اشاره کرده است "شکستن دیوارهای ضخیمی" بود که مانع نزدیکی مشروطه طلبان و جمهوریخواهان گردیده بود.»

حسین نازع زاده اردشیر : «... من معتقدم برای پیشبرد اصولی این برنامه، پایه کار بر بنای تلاش هماهنگ و اعتماد و اطمینان و نهایی کردن آن نیاز به سپردن کار به شورای ائتلاف دارد ... مبارزات آزادخواهانه نیاز به مدیریت و حمایت همه جانبه دارد و تنها شورای ائتلاف اپوزیسیون - که با تشکیل آن جامعه بین المللی وادار به پذیرش آن خواهد بود - می تواند این نقش را بر عهده بگیرد. چرا که نمایندگی طیف های مختلف را بر عهده دارد و ترکیب آن را گروهها سازمانها و احزاب تشکیل می دهند. از آنجاییکه مبارزات آزادخواهانه پس از سالها تلاش و هزینه با فقدان رهبری و مدیریت کارآمد مواجه است که بدون آن هیچ تلاشی (تظاهرات، اعتصابات و...) به بار نخواهد نشست، از این رو برای حل مشکل، بسنده نکردن به حداقل و جلوگیری از تلاشهای بازدارنده رژیم، می بایست این طرح به دست یک آئرناتیو قابل پذیرش مردم و جامعه بین المللی (یا شورای ائتلاف اپوزیسیون به جای شورای فرماندوم) سپرده شود. این شورا که می تواند دولت در تبعید را تشکیل دهد مفهوم و هدفی عمیق تر از شورای فرماندوم را در بر می گیرد. دولت در تبعید، آئرناتیو، شورای ائتلاف، جبهه دموکراسی خواهی و هر نامی که به خود می گیرد، در بعد وسیعی خلاء و فقدان رهبری کارآمد را جبران کرده و مبارزات دموکراسی خواهانه را سازماندهی و رهبری خواهد نمود.»

البته این ها نمودهای آشکار شکلگیری یک ائتلاف سیاسی است. این را هم پنهان نمی کنند که برای تهیه فراخوان، تماس های گسترده ای میان داخل و خارج ایران و در محافل معینی از اصلاح طلبان سرخورده، جمهوری خواهان و سلطنت طلبان صورت گرفته و به هماهنگی ها و توافقاتی منجر شده است که تأسیس سایت "شصت میلیون دات کام" و منشور اتحاد، محصول آن است. خبرهایی هم هست که تماس ها برای گستردن شعاع این ائتلاف در درون جمهوری خواهان، ملی - مذهبی ها و سلطنت طلبانی که ایرادات و شرط و شروطی برای حمایت قائل شده اند؛ و بویژه تلاش هایی برای تأسیس تلویزیون، ارائه پیش نویس یک قانون اساسی، تماس با دولت های غربی، و معرفی یک آئرناتیو در مقابل جمهوری اسلامی بمنظور دریافت حمایت "مجامع بین المللی" در کار است.

با همه این احوال، باز هم کسانی وجود ائتلاف سیاسی را از بیخ و بن حاشا می کنند و می گویند که موضوع فقط یک همصدائی ساده افراد بر سر شعار فرماندم است؛ برخی، با اعلام وفاداری شان به جمهوری و یا با اعلام مخالفت نسبت به بازگشت



شصت میلیون دات کام

جمهوری خواهان شاهد آن است؛ بلکه به این دلیل که بخشی از جمهوری خواهان قبول کرده اند که جمهوری در منشور فراخوان مسکوت گذاشته شود و بجای آن، از عبارت " نظام دلخواه" استفاده شود که معنای آن نه به فرایندم گذاشته شدن نوع جمهوری، بلکه هر نظام غیر جمهوری هم نظیر نظام پادشاهی و ولایتی و فاشیستی و غیره هست. و در همان حال، مدام در باره حق مردم برای انتخاب میان جمهوری و سلطنت در فرایندم مورد نظر، قلمفرسائی می کنند. این مضمون برای فرایندم به همراه مسکوت گذاشتن جمهوری در منشور، امتیاز دادن به سلطنت طلبان و طرفداران ولایت مشروطه بقصد جلب آنان، و چیزی نیست جز ائتلاف حول شعار فرایندم با مضمونی که رضا پهلوی سال هاست آن را تبلیغ می کند. ثانیاً، آقای تابان که وسط دعوا نرخ طی کرده و امکان تشکیل ارگان مشترکی با جناح های مختلف سیاسی از جمله سلطنت طلبان را برای برگزاری فرایندم " پیش بینی " می کند، هم اکنون در ارگان مشترکی که سایت " شصت میلیون دات کام" باشد، همراه با سلطنت طلبان مشغول مسکوت گذاشتن جمهوری و تبلیغ شعار استراتژیک رضا پهلوی؛ مشغول تهیه تومار برای " نهادهای بین المللی " و مسکوت گذاشتن مداخله خارجی است. ثالثاً، در پاسخ به این سؤال که جمهوری خواهان و سلطنت طلبان « چه " ائتلافی" با هم مثلا در مورد تدوین قانون اساسی و ساختارهای نظام آینده کشور می توانند داشته باشند؟» کافی است به همان " متن" منشور فراخوان (که دعوت به ائتلاف را در آن یافته نمی شود) مراجعه کرد: « ... تنها یک راه قطعی برای رفع این بحران و رهایی ملت رنجیده ایران وجود دارد: شکل گیری حکومتی دموکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر حکومتی که با تکیه بر آرای اکثریت ملت و بر اساس حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی و ایجاد روابط مسالمت آمیز با جامعه جهانی و تکیه بر ارزش های فرهنگی و اقتصادی ایران بتواند کشور را به ساحل نجات رهنمون شود. برای دستیابی به این مهم، تدوین قانون اساسی نوین و تعیین نظام دلخواه اول و حیاتی است... ما امضاء کنندگان این فراخوان خواهان برگزاری یک همه پرسی با نظارت نهادهای بین المللی برای تشکیل مجلس موسسان به منظور تدوین پیش نویس یک قانون اساسی نوین، مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های الحاقی آن، با رای آزاد مردم هستیم...».

اگر این ها ائتلاف بر سر قانون اساسی و مضمون حکومت آتی نیست، پس چیست؟ بر سر مسکوت گذاشتن شکل حکومت هم که ائتلاف و سازش شده است! بر سر این که " نظام دلخواه" می تواند سلطنت هم باشد، ائتلاف شده است.

عده ای همچون شیرین موسوی (از تریبون فمینیستی ایران) می کوشند افشا کنندگان ائتلاف جمهوری خواهان با سلطنت طلبان را از ترس متهم شدن به ائتلاف با سلطنت طلبان افراطی وادار به سکوت کنند:

« نه تنها کسانی که به يك عمل اجتماعی آری می گویند و در آن شریک می شوند در يك جبهه قرار می گیرند بلکه آن گروههایی نیز که به آن عمل اجتماعی نه می گویند در واقع در يك صف می ایستند. در حقیقت، همانطور که آری گفتن به يك حرکت، يك کنش اجتماعی محسوب می شود، نه گفتن به آن نیز دقیقا کنش اجتماعی است. یعنی مخالفان نیز با مخالفت خود، در واقع در اتحاد با دیگر مخالفان در يك جبهه قرار می گیرند. بنابراین کسانی هم که به طرح فرایندم نه گفته اند باید به یاد داشته باشند که در جبهه ای خاص در کنار سلطنت طلب های افراطی، اصلاح طلب های دولتی و مارکسیست های تندرو قرار دارند. چرا که مثلا به بن بست کشاندن يك طرح ملی در يك مقطع زمانی خاص نیز مشارکت کنندگان در این بن بست را در پیوند با دیگر گروههای هم روش قرار می دهد. در يك انتخابات فقط این رای دهندگان نیستند که کنشی اجتماعی انجام می دهند، به رغم ایندولوزی های متضاد، بلکه کسانی هم که رای نمی دهند، در يك عملی اجتماعی مشخص، اشتراك منافع و همسویی دارند.»

همین استدلال را ف - تابان هم می کند:

«...اما خوب است منتقدین نگاهی به اطراف خود بیاندازند و ببینند که چه کسانی با چنین خواسته ای مخالفت می کنند، انواع جناح های جمهوری اسلامی از محافظه کار و اقتدارگرا و اصلاح طلب

سلطنت، به این جریان می پیوندند و می گویند انشاءالله گریه است! مهرداد درویش پور می گوید:

« در پاسخ به این مسئله که آیا مسئله ی جمهوری مسکوت مانده و این مسئله آفرین خواهد بود، تعداد قابل توجهی از این افراد صریحا در بیانیه های بعدی حمایت خود را از پروژه ی جمهوریخواهی عنوان کرده اند، « نه » ی قاطع خودشان را به سلطنت گفته اند و نیز عنوان کرده اند که: گرچه این اعتراض که محتوای این فرایندم دقیق روشن نشده که بر سر چه موضوعی باید فرایندم صورت گیرد، این انتقاد کم و بیش واقعی ست، اما عنوان کرده اند که فرایندم برای برچیدن قانون اساسی ضرورتا به معنای تلاش برای احیای سلطنت و یا ائتلاف با سلطنت را معنا نمی دهد و بهرحال اکثریت قاطع امضاکنندگان وفاداریشان را به پروژه ی جمهوری عنوان کرده اند. به این ترتیب، بخشی از جمهوریخواهان و امضاکنندگان این بیانیه و تنظیم کنندگانش بر این نظرند که پروژه ی جمهوریخواهی نقطه ی مقابل فرایندم قرار ندارد، بلکه می توان هم طرفدار فرایندم بود، بعنوان يك گفتمان همگانی و هم برای تقویت پروژه ی جمهوریخواهی کوشید. من نیز فکر می کنم این نوع نگاه، نگاه واقع بینانه تری ست.»

این واقع بینی هم بخش دیگری از همان روش اشاره شده در ابتدای این نوشته است که عده ای تلاش دارند با بیان اعتقادات فردی و نیت باطنی خود، واقعیت یک کل مستقل از نظرات فردی را بپوشانند، یا خود را از اندیشه در باره آن معاف کنند؛ گویی که نیت پاک یک مؤمن، حوض نجسی را که در آن شیرجه می رود، پاک می کند! بعضی برای آن که تکه های بزرگ شناور بر سطح این حوض را نبینند، سریشان را هرچه بیش تر در آن فرو می برند و می گویند: کو؟ ائتلاف با سلطنت طلبان کو؟ من که چیزی نمی بینم! ف - تابان: « " پاکیزگی" دامن جمهوری خواهی از آلودگی به ائتلاف با سلطنت طلبان نقطه ای است که راست جمهوری خواهی را با چپ آن هم صدا کرده است. با مراجعه به متن فراخوان هیچ جا نمی توان دعوت به چنین ائتلافی را یافت.»

ف - تابان که راست و چپ جمهوری خواهی را بخاطر دفاع از پاکیزگی دامن جمهوری خواهی از آلودگی به ائتلاف با سلطنت طلبان شمامت می کند، در کنار درپوش همایون ها و شاهین فاطمی ها و مهرداد خوانساری ها و صدها سلطنت طلب دیگر ایستاده و دنبال تابلوی « دعوت به ائتلاف» می گردد: " با مراجعه به متن فراخوان هیچ جا نمی توان دعوت به چنین ائتلافی را یافت!" اما راستی با مراجعه به کدام " متن" می توان ثابت کرد که در جمهوری اسلامی زندانی سیاسی و عقیدتی وجود دارد؟! با مراجعه به کدام " متن" می توان ثابت کرد که سازمان مجاهدین خلق عامل دست رژیم صدام حسین بوده است؟! با مراجعه به کدام " متن" می توان ثابت کرد که آقای تابان و شرکا از درک نادرستی ی مشی اصلاح طلبی شان "چپ" نشده اند؛ بلکه چون تا به آخر این خط رفته و با سر به دیوار خورده اند، چپه شده اند؟

ف - تابان می نویسد: « مرز " ائتلاف" جمهوری خواهان با همه ی نیروهایی که از یک حکومت تماما انتخابی دفاع نمی کنند، در همین نقطه ی آغاز، به پایان می رسد و به عبارت صحیح تر باید به پایان برسد. هیچ ائتلافی میان نیروهای جمهوری خواه و مشروطه طلب از نوع اسلامی و لائیک آن نه جایز و نه اساسا برای برگزاری فرایندم ضروری است. این را می توان پیش بینی کرد که در زمان تحقق انتخابات آزاد یا فرایندم، که مساله امروز نیست - جناح های مختلف سیاسی، به تشکیل ارگان مشترکی برای برگزاری چنین انتخاباتی اقدام کنند، اما آن ها چه " ائتلافی" با هم مثلا در مورد تدوین قانون اساسی و ساختارهای نظام آینده کشور می توانند داشته باشند؟»

اولاً، این مرز ائتلاف هم اکنون از میان برخاسته است؛ نه فقط به این دلیل که ضیافت و هلهله ی سلطنت طلبان و جمهوری خواهان " منشور 81" بخاطر فرو ریختن دیوارها و " تابو" های حائل میان

شصت میلیون دات کام

آن فاصله خواهد داشت. اصرار کرده‌ام که کنار گذاشتن طرفداران ولایت فقیه، از حلقه‌های تدابیری که برای رسیدن به یک میثاق ملی چیده می‌شود، همانقدر زشت است که کنار گذاشتن کسانی که حکومت موروثی می‌خواهند. هر کس سلاح را کنار می‌گذارد در پیوستن به کوشش‌هایی که هدف آن رسیدن به یک میثاق ملی است، همانقدر ذی‌حق است که یک جمهوری خواه ناب.»

این، ارتجاعی‌ترین و پلشت‌ترین نوع تظاهر به دموکراسی و طرفداری از حقوق بشر است. اشکال این شخص خوش سابقه و خوش نام، در این نیست که برخلاف رفقای "چپ" سازمان اش، وزارت دفاع سرراست از ائتلاف با سلطنت طلبان و ولایت طلبان را دارد و ظاهر سازی سرش نمی‌شود؛ اشکال او در این است که به دنبال یک "میثاق ملی" است. و معنای میثاق ملی هم به درستی همانی است که او توصیف می‌کند: هم طرفداران ولایت فقیه و هم طرفداران حکومت موروثی و هم طرفداران یک جمهوری ناب در آن میثاق جا داشته و با آن موافق باشند! علت خودداری این آدم از امضای فراخوان، آنطور که خودش می‌گوید، یکی این است که روشن نکرده است که مجری رفتارندم برای قانون اساسی، خود همین حکومت خواهد بود و شائبه کنار زدن آن را ایجاد کرده است؛ و دومین دلیل این که: «ایراد متن فراخوان در این است که همه بررسی را از بی‌حاصلی اصلاح طلبی نتیجه می‌گیرد... این که امروز این باران ما می‌تواند صدای مخالفت خود با قانون اساسی را بلند کند از دست آورده‌های بزرگ همین ۸ سال اصلاح طلبی است و نه نتیجه شکست آن». (واقعا که روی شاهنشاه آریامهر سفید، که در کتاب "مأموریت برای وطنم" نوشته بود: «این که دانشجویان می‌گویند در ایران آزادی نیست، اگر آزادی نبود، چطور می‌توانستند این حرف را بزنند؟!») .

باری، این که ائتلاف با سلطنت طلبان با توسل به دموکراسی و حقوق بشر توجیه می‌شود، مختص فرخ نگهدار نیست. در بیانیه روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت هم آمده است: «ما اصل رفتارندم را فارغ از مرزبندی‌های ایدئولوژیک می‌دانیم». همین را محمد ملکی هم تکرار می‌کند: «از ایراداتی که به فراخوان می‌گیرند این است که چرا بر شکل جمهوری حکومت تاکید نشده است. سپس نتیجه می‌گیرند که ما می‌خواهیم با سلطنت طلب‌ها ائتلاف کنیم. در پاسخ، من جمله ای را که روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت در یک بیانیه آورده است تکرار می‌کنم: "ما اصل رفتارندم را فارغ از مرزبندی‌های ایدئولوژیک میدانیم... در رابطه با ایران مسئله ای مطرح شده آقای رضا پهلوی و مادر ایشان هم نظر داده‌اند. آنها به عنوان یک ایرانی حق دارند نظر بدهند. آیا باید مانع این کار شویم؟» .

اینان با توسل به حقوق شهروندی و این که هر شهروند صرفنظر از تعلقات ایدئولوژیک و سیاسی اش حق دارد نظریش را آزادانه بیان کند؛ یا در یک انتخابات، یا رفتارندم، شرکت کند و رأی بدهد (که این شامل سلطنت طلب و طرفدار حکومت دینی هم می‌شود)، دارند اقدام مشترک سیاسی، فراخوان مشترک، امضای یک منشور، ایجاد ارگان مشترک (فعلاً سایت فراخوان) و خلاصه یک ائتلاف سیاسی میان جمهوری خواه و سلطنت طلب و ملی-مذهبی را توجیه می‌کنند! معلوم نیست که این حضرات فرق این دو را واقعا نمی‌فهمند، یا تلاش می‌کنند که مردم نفهمند. اولی مثل این است که جمعیتی در خیابانی در حال عبور باشد. هرکس برای خودش دنبال چیزی است و کسی با کسی قرا و مدارک نگذاشته است. کسی نمی‌داند و نمی‌پرسد که کی چه تعلق ایدئولوژیک و سیاسی دارد و چرا از خیابان عبور می‌کند. عبوری است تصادفی از کنار یکدیگر. اما اگر جمعیتی در خیابان با قرار قبلی و توافق روی یک شعار و در زیر یک باندرول جمع شوند که تظاهرات بکنند، این را دیگر نمی‌شود تردد عادی همشهریان در خیابان جا زد! البته که وقتی رفتارندم برگزار شود، هر شهروندی چه جمهوری خواه، چه سلطنت طلب و چه طرفدار حکومت دینی حق دارد در آن شرکت کند و رأی بدهد؛ اما آنچه امروز دارد صورت می‌گیرد، رفتارندم نیست. این آخری یک ائتلاف سیاسی پیش از رفتارندم و برای زمینه سازی آن است. و آقای ملکی موضوع را طوری وانمود می‌کند که گویا کسی مخالف بیان نظر رضا پهلوی و مادرش است و می‌گوید چرا مانع این کار نمی‌شوید؟! نه خیر، موضوع به سادگی امضای مشترک با سلطنت طلبان است و نه حق اظهار نظر آنان!

میان و راست و چپ تا سلطنت طلبان افراطی. آن‌ها این هم صدایی را چطور می‌خواهند توجیه کنند؟» .

این استدلال‌های مرعوب‌کننده، بر این ادعای عوام‌فریبانه سوار اند که گوئی اساساً ائتلافی میان امضا کنندگان و حامیان فراخوان رفتارندم صورت نگرفته است و آنچه هست، فقط یک "همصدائی" و آن هم فقط بر سر "ضرورت رفتارندم" است! برای نمونه ف - تابان این فکر را چنین القا می‌کند: «بخشی از جمهوری خواهان با گروهی از مشروطه خواهان، در ضرورت برگزاری همه بررسی در ایران هم صدا شده اند؛ و با تکیه بر این ادعای کاذب است که می‌کوشد چنین القا کند که این، اصلاً ائتلاف نیست، و اگر هست، پس آنانی هم که در مخالفت با آن همصدائی شده‌اند، در ائتلاف با یکدیگر اند!

اما آیا امضا کنندگان و حامیان فراخوان رفتارندم، فقط هم صدا شده‌اند؟ و آن هم فقط بر سر ضرورت رفتارندم؟ نه! آنان رسماً و علناً امضای خود را پای یک منشور حکومتی و میثاقی قانون اساسی "نویسنده" گذاشته‌اند. آنان متحداً یک فراخوان داده، یعنی یک اقدام سیاسی مشترک کرده‌اند. آنان با همکاری در تهیه یک تومار از امضاها، خود، درخواست مشترکی را ("ما امضا کنندگان این فراخوان...") خطاب به "نهادهای بین‌المللی" اعلام کرده‌اند. آنان متحداً جمهوری و جدائی دین از دولت را مسکوت گذاشته‌اند - و این سکوت حساب شده، یکی از محورهای اصلی ائتلاف اینان علاوه بر "تمامیت ارضی" و "منافع ملی" و "ارزش‌های فرهنگی و اقتصادی" و "منشور حقوق بشر" بوده است. این‌ها، فقط همصدائی نیست، اقدام مشترک است. ائتلاف است حول یک‌رشته از اصول مشترک. - تازه اگر از مرادوات و تماس‌ها و مذاکرات و توافقات پیش از انتشار فراخوان و از اقدامات عملی پس از آن چیزی نگوئیم! کسی که برای انکار چنین ائتلافی مردم را به جستجو برای یافتن «دعوت به ائتلاف در متن فراخوان» فرا می‌خواند، یک عوام‌فریب به تمام معناست. ائتلاف، خود همین فراخوان مشترک است!

مخالفان این فراخوان، نه برای مخالفت با این فراخوان، امضا جمع کرده‌اند؛ نه سایتی مشترک باز کرده‌اند؛ نه روی اصول مشترکی توافق کرده‌اند؛ نه پای منشوری امضا گذاشته‌اند؛ نه مشترکاً برای نهادهای بین‌المللی تومار تهیه کرده‌اند؛ و اگر می‌کردند، آنوقت این حاشا کنندگان ائتلاف با سلطنت طلبان، آن را ائتلاف می‌دانستند یا نه؟! وانگهی، مضمون انتقادات و مخالفت‌ها با فراخوان، آنچنان در تقابل و تضاد با یکدیگر است که به هیچ نوع همصدائی نیز نمی‌تواند تعبیر شود. تلاش برای همصدائی جلوه دادن کمونیت‌ها و جمهوری خواهان لیبرال و حکومتی‌ها اصلاح طلبان و سلطنت طلبان "افراطی" (؟) و غیره، تنها می‌تواند روش آن قماش از "دموکرات" هائی باشد که فرهنگ حکومت اسلامی را در همصدائی خواندن منتقدین با رادیو اسرائیل، پاسداری می‌کنند.

کسانی که خالصانه و حقیقتاً حاضر به ائتلاف با سلطنت طلبان و طرفداران حکومت دینی نیستند ولی به هر دلیلی این فراخوان را امضا یا از آن حمایت کرده‌اند، خوب است که در این مورد اندکی با حساسیت و دقت تأمل کنند و مفهوم سیاسی کار خود را بار دیگر ارزیابی کنند.

دموکراسی و حقوق بشر در خدمت ارتجاع!

فرخ نگهدار: «من نگرانی دوستانی که انتشار این فراخوان را اعلام نوعی "اتحاد سلطنت طلبان" دانسته و با آن را ابزار تمایلی به آنها تعبیر کرده‌اند، بی‌مورد شناخته‌ام. تاکید کرده‌ام که پافشاری در مخالفت با فراخوان، به این دلیل که مرزبندی روشن با سلطنت ندارد، اشتباه فاحشی است؛ اشتباهی که پیگیرنده آن را وامیدارد تعبیری از حقوق و آزادی‌های اساسی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و از اصول دموکراسی ارابه دهد که با فهم رایج و عام

شصت میلیون دات کام

جمع بند :

امضا کنندگان و حامیان فراخوان روی جایگزین کردن جنبش های سازمان یافته توده ای با فرآیند برای تغییر نظام؛ و با توجه به خود داری مصرانه همه فراخوان دهندگان از ذکر مخالفت با مداخله خارجی در متن فراخوان و بعنوان یکی از اصول این ائتلاف، جای تردیدی باقی نمی ماند که این فراخوان، فراخوانی است به دولت های اروپا و آمریکا؛ - هرچند که برخی از امضا کنندگان چنین قصدی نداشته باشند.

همه این ها را که کنار هم بگذاریم، به این نتیجه می رسیم که پروژه "فراخوان ملی برای فرآیند" جنبش نیست؛ ضد جنبش است. پروژه ایست در برابر تشکل، اقدام، ابتکار و اراده مستقل توده های مردم، و مانع از آماده شدن آنان برای دفع خشونت رژیم اسلامی می شود. این، پروژه ایست که با حیثیت بخشیدن به سلطنت طلبان و شکستن تابوی ائتلاف با آنان از یکسو؛ و با امتناع از تأکید بر جدائی دین از دولت از سوی دیگر؛ همچنین با چشمداشت مداخله دولت های خارجی در تغییر حکومت؛ می تواند مردم ایران را، یعنی همان شصت میلیونی را که می خواهد به دنبال خود بکشد، در به دست آوردن آزادی، دموکراسی، و حفظ استقلال کشور، ناکام کند. از این رو وظیفه همه آزادی خواهان و دموکرات های حقیقی است که این پروژه را برای مردم افشا کنند؛ به مخالفت قاطع با ائتلاف با سلطنت طلبان برخیزند و مدافعان و توجیه کنندگان این خیانت ننگین تاریخی را رسوا و طرد، و در برابر مداخله خارجی برای تعیین سرنوشت ایران قد علم کنند. و نیز کسانی که با برداشت و به قصدی مغایر با چنین مضامین و جهاتی وارد این حرکت شده اند، شایسته است که خود را کنار بکشند و در پهن کردن فرش قرمز زیر پای وارثان رژیم پهلوی و سربازان آمریکایی شرکت نکنند.

اول ژانویه 2005

یازده دیماه ، روز تجدید پیمان با جانباختگان راه کارگری !

11 دی، روز جانباختن علیرضا شکوهی (دبیر اول کمیته مرکزی سازمان در مقطع جنایات هولناک رژیم اسلامی پس از خرداد 60) روز تجدید پیمان با عزیزان جانباخته سازمان ماست که در مصاف با نظام سرمایه داری و رژیم تنوکراتیک پاسدار آن و در راه دفاع از آزادی و سوسیالیسم ، جان خود را از دست دادند . در این مصاف نابرابر ، ده تن از اعضای کمیته مرکزی ، حدود پنجاه تن از کادرهایی که در رژیم شاه نیز زندانی بوده اند و صدها نفر از اعضا و هواداران جوان و نوجوان راه کارگر با " نه " گفتن به رژیم اسلامی سرمایه و تحمل شکنجه های هولناک ، بر عهده ای که با کارگران و زحمتکشان ایران و جهان بسته بودند ، پایدار و استوار برجای ماندند . با همت والای آنها و دیگر همزمان اسیر بود که سازمان ما به حیات و مبارزه خود برای تحقق آرمان آزادی و برابری ادامه میدهد .

یادشان را با ادامه راهشان گرامی داریم !
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

بلیشونی که در تبیین نظرات فردی بی نهایت متناقض برای توضیح مضمون فراخوان برای فرآیند وجود دارد، هرچند نشان می دهد که تکلیف خود اینان با خودشان روشن نیست و هرکس با دفاع خود دفاع دیگری باطل و بی اعتبار می کند، اما این مانع از آن نمی شود که ما بتوانیم نتیجه و بردار نهایی اینهمه تفسیرات متناقض را ترسیم کنیم.

تا جایی که به انجام فرآیند توسط حکومت اسلامی مربوط می شود، این تاکتیک، سنئون، و مردم را در پی سراب روانه کردن است. این راهکار، مردم را به امری واهی و ناممکن امیدوار و از اندیشه و توسل به راه ها و ابزارهای حقیقی و مؤثر خلاصی از شر جمهوری اسلامی غافل می سازد. این راهکار، در عمل نه در خدمت بسیج مردم و بیرون آوردن آنان از یاس و سرخوردگی، بلکه در خدمت انتظار و انفعال و نهایتاً باعث یاس و سرخوردگی بیش تر آنان خواهد بود.

اگر بقول ناصر زرافشان و برخی دیگر « این را هر کودک دبستانی می داند که فرآیند در شرایط حاکمیت یک حکومت مطلقه قابل اجرا نیست»، می ماند این که پس فاعل فرآیند کدام اتوریته ای خواهد بود؟ چون خود فراخوان با اصلاح ناپذیر دانستن رژیم، امکان تبدیل آن به یک حکومت دموکراتیک را منتفی دانسته و خیزش توده ای راهم تحت عنوان خشونت، مردود شمرده است، منتهجه و بردار نهایی همه تناقض گونی ها و مبهم گونی ها و طفره روی ها از مشخص کردن فاعل فرآیند، همان " نهاد های بین المللی " است - اعم از این که برای کسانی سازمان ملل باشد، برای کسانی اتحادیه اروپا، و برای کسانی هم اسم رمزی برای ارتش آمریکا باشد. در اینصورت، یک اصلاح کوچک ولی مهم در فراخوان لازم است. نهاد های بین المللی " ناظر " نخواهند بود، مداخله خواهند کرد؛ و این مردم اند که باید ناظر این مداخله باشند!

تا جایی که به فراخوان مشترک مربوط می شود، این یک ائتلاف سیاسی میان بخشی از جمهوری خواهان، بخشی از اصلاح طلبان، و بخشی از سلطنت طلبان است. این فقط یک ائتلاف سیاسی نیست؛ بلکه یک چرخش تاریخی و بی سابقه در 26 سال پس از انقلاب بهمن است. مضمون این چرخش، ایجاد توهم در مورد دموکرات شدن بخشی از طرفداران بازگشت سلطنت؛ راه دادن دشمنان آزموده ی آزادی، دموکراسی و استقلال کشور به درون صفوف مردم؛ اعطای شانس برابر با جمهوری خواهان برای به فرآیند گذاشتن بازگشت سلطنت - و به این ترتیب پوزش از بابت انقلاب بهمن است.

تا جایی که به خط مسلط در بین همه خطوط درهم و برهم در این ائتلاف مربوط می شود، شعار " فرآیند برای نظام دلخواه"، همراه با مسکوت ماندن جمهوری، با شعار استراتژیک رضا پهلوی دایر بر همه بررسی بر سر نظام پادشاهی یا جمهوری انطباق کامل دارد؛ و فراخوان " ملی " و دعوت به همه با هم حول این شعار و تلاش برای مسلط کردن گفتمان این فرآیند در جامعه، " راهکار "ی است که چه کسی بخواهد و چه نخواهد، عملاً راه را بر تاکتیک « امروز فقط اتحاد » رضا پهلوی هموار می سازد.

و تاجانی که به عامل انجام فرآیند مربوط می شود، با ناممکن بودن انجام آن توسط حکومت اسلامی؛ با توجه به وفاق عمومی